ف

هذا كتاب
مستنبط السائل العافين
من تأليفات عالم الرباني وفاضل
الصمداني جامع المعقول والمنقول و
حاوي الفروع والأصول ما ائمة الهدى
وقائد سبيل الرشد والتقي عالم النحرير وفاضل الخبير
قطب العرفاء ونقطة مركز الأدباء شيخ الفقهاء وعرف
الأذكياء نخبة العلماء المجتهدين السيد الجليل والحبر النبيل
محمد علي البرغاني نور الله مرقده لسعي واهتمام
جناب مستطاب مولانا الأجل سيد المحدثين
وقطب الواعظين قدوة المحققين وزبدة
العارفين الحاج الحرمين الشريفين آقاي
الحاج ميرزا نصر الله
أيده الله توفيقه
وإياه إلى
مقصوده
١٣٠٤

هذا کتاب لسان العارفین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تجلّی للخلق بآیاته واحتجب عنهم بظهور صفاته قال تع
سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم ثم الصلوة والسلام علی سیّد
السایر بمقاماته فی یقظته ومناماته حتّی دنی فتدانا فکان قاب
قوسین او ادنی ورأی من آیات ربّه الکبری ما کذب الفؤاد ما رأی
وعلی الآیة الکبری التی قالت فی وصف الآیة الکبری ای آیة الله اکبر منّی
وعلی الآیة المهجورة المخزونة التی للآیات هی الخزینة وعلی الآیات
المتتالیات والشموس المتعاقبات والاقمار المستضیئات والنجوم
الظاهرات والایام العلامات والشهور المرفوعات والبروج المشیّدات
والآثار المؤثرات والنفوس المقدّسات خصوصاً علی النفس التی لا مکان
مصدره وهو للممکن محور وفی الکون مضمر اعنی الوجه الذی به الی
الله یتوجه الکون والمکان مولینا صاحب الزمان صلوات الله وسلامه

علیه

علیه وعلی آبائه اجمعین **اما بعد** چنین گوید محمد علی بن محمد کرخانی
عفی الله عنهما چون این فقیر جمله از رسائل چون منهج السالکین و مشکوة
العارفین و رموزات العارفین و معراج العارفین وغیر ذلک چون
حیوة الایمان و تفسیر العنایة العارفین را تالیف نموده واکثر مطالب
آن باصطلاح ارباب تاویل بیان شده لهذا جمله از احباب و اخوان
روحانی از این فقیر خواهش نمودند که رساله ایراد کرده در بیان اصطلاح
ارباب تأویل و عرفا تا اینکه استنباط مسائل غامضه عسیره بسهولت
و یسر بشوند با اینکه این بیان در قوه این قلیل البضاعه نیست لکن
رد سؤال احباب مشکل و قبول آن مشکلتر مجملاً ترک اجابت شان
بخواطر ناگوار آمد لهذا شروع در تالیف این رساله نموده و آن را موسوم
بلسان العارفین ساخته و مشتمل است بر مقدمه و چهل و هشت (۴۸)
فصل و خاتمه **مقدمه** در بیان احتیاج مکلفین بر علم حدیث
و قرآن مبین و وجوب رجوع هر ذی شعوری بکتاب الله و اخبار
ماثوره از عترت سیّد المرسلین صلوات الله و سلامه علیه **بدانکه**
اجماع خاصه و عامه است بر تواتر این حدیث شریف از خاتم الانبیاء
و سیّد الاصفیاء که فرمودند در حجة الوداع در مسجد خیف
انی فرطکم وانکم واردون علی الحوض (بدرستیکه من فرط

شمایم وشما وارد شوندکان برمن میباشید درحوضیکه عرض
آن مابین بصره وصنعا میباشد ودرآن حوض است قدحها از
نقره بعدد ستارکان آسمان اکاه باشید که من سؤال کننده
خواهم بود شما را عن الثقلین کفتند یا رسول الله مراد شما از ثقلین
چیست فرمود **کتاب الله الثقل الاکبر** * که کتاب خدا ثقل
بزرکست که طرف آن در دست خداست وطرف دیکر در دست
شما **فتمسکوا به لن تضلوا ولن تزلوا** * پس باید تمسك جوئید
که کمراه نکردید واه طریق حق نلغزید **فالثقل الاصغر عترتی**
اهل بیتی پس ثقل اصغر عترت واهل بیت طاهره من است
زیراکه حضرت لطیف خبیر مرا خبر داده است که این دو از یکدیکر
جدا نکردند تا اینکه برمن وارد شوند درکنار حوض مثل دو اصبع
من پس جمع فرمود میانه دو انکشت سبابه خود وفرمود که نمی
کویم مثل این دو وجمع نمود میانه سبابه ووسطی ووسطی
که احدهما زاید بر آن دیکر بوده باشد واین حدیث متواتر است و
اخبار متواتره دلالت میکند که علم قرآن در نزد آل محمد است صعلم
وقرآن درخانه ایشان نازل شده است وحضرت امام محمد باقر ع
فرمودند * که **کلما لم یخرج من هذا البیت فهو باطل** وحق

تعالی

دربیان انحصار علم
برجوع باخبار آل
محمد ع ونهی از
رجوع باقوال
حکما وصوفیه

ع

تعالی چون تکمیل فرمود پیغمبر خود را پس بر مکلفین اطاعت وی را واجب
ساخت وفرمود * **ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه**
فانتهوا * واز این کلمات ظاهر آمد که علم قرآن بلکه علم هر شیء در نزد
ایشان میباشد وآل محمد صعلم واکذاردند درمیان ما اخبار خود را
پس نیست در این زمان از برای ما جز تمسك جستن بر اخبار آل
محمد وتدبر نمودن در آثار ایشان در بیان هر حلال وحرامی
وهر بیان واحکامی وهر تاویل وتفسیری وهر تنزیل وتبیینی
وهر باطنی باطن باطنی وهر ظاهر ظاهر ظاهری وباطن تاویلی
هرچند جمع کثیری اعراض نمودند از اهل بیت پیغمبر خود وبآراء خود
مستبد کردیدند جمعی مسلك حکماء کمراه وکمراه کننده را اختیار
نمودند که اقرار به پیغمبری ندارند عملا وایمان بکتابی ندارند اعتقادا
وبر عقول فاسده وآراء کاسده خود اعتماد نموده اند پس این طایفه
حکما را ائمه وقاده خود قرار داده اند ونصوص صریحه صحیحه از آل
محمد را تاویل میکنند بتاویلات باطله ومیکویند که این حدیث
بظاهر خود موافق مذهب حکماء نیست با اینکه ملاحظه میکنند
می بینند که شبه ودلائل حکماء افاده ظنی بلکه وهمی نمیکند بلکه
نیست انکار فاسده ایشان مکر خانه که عنکبوت بافته باشد

بااینکه مخالفت آراء وتباین آراء ایشان ظاهراست چون مشائیون
واشراقیون که بسیار کم است که رای این دو طایفه در مسئله از
مسائل غامضه مطابق بوده باشد ومعاذ الله که حقتعالی خلایق را
واگذارده باشد بر عقول خود در اصول دین تا اینکه سیر در مراتع
جهالات وعبور در مهالك غوایات نمایند ای والله نستجیر
بالله چگونه جرأت میکنند که نصوص صریحه صحیحه اهل بیت عصمت
وطهارت را تاویل نمایند بجهة حسن ظنی که بیونانی کافری دارند
که عتقاد بدین ومذهب ندارند وعجبتر از این آنست که خلقی
متابعت صوفیه که مبالات از حلال نمودن حرامی ویا حرام
نمودن حلالی ندارند وچنان میدانند که مواظبت بر شریعت
قیدی زقیود است وبایست لاقید شد ومطاعن ایشانرا ذکر
نمودن محتاج بدفتری خواهد بود بجملا مومن مسلم منصف آنست
که محافظت حدود الهی در جمیع اوامر ونواهی نماید پس هر مسئله
از مسائل را لابد که چهار شاهد بوده باشد **الاول** عقل سلیم
عاری ز معانده وخالی از قواعد ماخوذه از غیر اهل بیت عصمت
وباقی بر فطرت اصلیه زیرا که حقتعالی میفرماید ؛ ان فی ذلك
لآیات لقوم یعقلون ؛ **الثانی** مثالی بجهة آن مسئله

در آفاق وانفس زیرا که حقتعالی میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق
وفی انفسهم ؛ **الثالث** کتاب الله **الرابع** اخبار آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
زیرا که رسول خدا فرمودند ؛ انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله
وعترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ؛ ودر هر مسئله
ناچار که بعد از شواهد اربعه باد له ثلثه که حقتعالی میفرماید ادع
الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی
هی احسن ؛ اورا محکم نماید پس تاویلی زتأویلات یا باطنی زبواطن
که در اخبار اهل بیت وارده نشده باشد باطل واز درجه اعتبار
در نزد اهل بیت اطهار ساقط خواهد بود این است مسلك اهل
عرفان خاصه شیخنا ما اطال الله بقاه وجعلنی فداه در جمیع کتب
ورسایل وهمه تالیفات واجوبه مسائل مسیدانه حق تع که توفیق
اینمقام برای اسیر عساکر جهالات واسیر در تیه فنای هیولات
وشهوات حاصل آمد اللهم استجب دعائی بحق الحق والنبی المطلق

فصل اول در بیان اطلاقات وجه است بدانکه لفظ وجه را
در لسان ارباب عرفان دو اطلاق است **اطلاق اول** اطلاق
وجه است بر حقتعالی یعنی خدای آنچنانیکه توجه میکنند
انبیا ومومنین رشهدا وصالحین از انس وجن وملئکه

ایشان بسوی او در حوایج خود و نمازهای خود و دعاهای خود و سایر
اعمال خود در سرّ و علانیة باعمال و اقوال و افعال و احوال خود و بر
این وجه اشاره است قول حقتعالی در کتاب خود که فرموده است
فاینما تولّوا فثمّ وجه الله ٭ و در تفسیر آیه مذکوره حضرت
امیر المؤمنین ع فرمودند که مراد از وجه سفراء و اصفیا که میان خالق
و خلایق میباشند و باز فرمودند که مراد از وجه بقیّة الله است
یعنی آل محمد و این وجه است که تعبیر برحمن میگردد در قول
حق تعالی که میفرماید ٭ واسئل من ارسلنا من رسلنا
من قبلک اجعلنا من دون الرّحمن آلهة یعبدون ٭ از این
آیه ظاهر آمد که اله معبود حضرت رحمن عزّ و جل است و در
دعا است که و اشهد ان کلّ معبود من دون عرشک الی منتهی
قرار الارضین باطل غیر وجهک آمنت بک ٭ و از برای این
وجه که ستر دانست باید که مراد از آن آل محمد ص و بر این اشاره است
در زیارت مولای ما حضرت قائم علیه السلام فرمودند ٭ السلام
علیکم انتم نورنا و انتم جاهنا فی اوقات صلوتنا و صیامنا
و استغفارنا و سایر اعمالنا ٭ و بر این وجه اشاره است
فقره که در زیارت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وارد است

که فرمودند

که فرمودند یا محمّد یا رسول الله بابی انت و امّی یا نبیّ الله یا
سیّد خلق الله انی اتوجّه بک الی ربّک و فقره که در زیارت
مولای ما قائم علیه السلام است که فرمودند السلام علیک
یا من خضعت له الانوار المجدیّة السلام علیک یا باب الله
الذی لا یؤتی الا منه السلام علیک یا سبیل الله الذی
من سلک غیره هلک السلام علیک یا حجاب الله القدیم
الازلی الی ان قال السلام علیک یا لسان الله المعبّر عنه
و فقره ادعیه کوفه که فرمودند و اجعل عملی خالصا لوجهک
و فقره زیارت مولای ما موسی بن جعفر که فرمودند و جعلکم
ابوابا للحکمة و منارا فی بلاده و اعلاما لعباده و ضرب
لکم مثلا من نوره ٭ بعد از تامّل نمودن در آیه ٭ الله نور السموات
و الارض مثل نوره ٭ و فقره زیارت جامعه کبیر که فرمودند ٭
من قصده توجّه بکم و فقره خطبه یوم الغدیر که امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند که اشهد انّ محمّدا ص عبده و رسوله
استخلصه فی القدم علی سایر الامم علی علم منه انفرد عن
التشاکل و التماثل من ابناء الجنس و انتجبه آمرا و ناهیا
اقامه فی سایر عوالمه فی الاداء مقامه اذ کان لا تدرکه الابصار

وهو يدرك الابصار الخطبة) ومراد از قدم قدم امکانی است
ومراد از ناء اسفونا وناء انتقمنا این وجه مذکور است در این
وجه اشاره است بروایت مردی که گفت بمولای ما حضرت امام
رضا علیه السلام که چه میفرمائی در حدیثی که مروی اهل حدیث است
که مؤمنین زیارت میکنند پروردگار خود را در بهشت در
منازل خود حضرت فرمودند که حق تعالی اجل است از انکه
او را وجهی بوده باشد بلکه مؤمنین زیارت میکنند رسول الله
را در منازل خود در بهشت بدرستیکه حق تع برگزید محمد صلی الله
و کردانید بیعت او را بیعت خود و زیارت او را در دنیا و آخرت
زیارت خود و ایضاً فرموده است در کلام خود ان الذین
یبایعونك انما یبایعون الله و فرموده است که و من اطاع
الرسول فقد اطاع الله ؛ اطلاق الثانی وجه آن است
که اطلاق میشود بر جهة لقای هر موجودی یعنی وجه اعلای
ان در این اشاره فرموده است حق تعالی که میفرماید ؛ کل شیئ
هالك الا وجهه عدد وجه با وجود مساویست و وجود جهة
لقای هر موجودی است که جهة فنای ان ملح اجاج او است باقی
وجه آن موجود است که حق تع میفرماید که کل من علیها فان و

یبقی وجه ربك ذی الجلال والاکرام در این وجه اشاره فرمودند
مولای ما حضرة باقر ع در حدیث طویلی که وصف ال محمد ص نمودند
تا انکه فرمود از ایشان که حقتعالی فرموده است وانتم خیار
خلقی فیما بینی و بین خلقی خلقتکم من نور عظمتی و احتجبت
بکم عمن سواکم من خلقی و جعلتکم استقبل بکم و اسئل
بکم فکل شیئ هالك الا وجهی وانتم وجهی لا تبیدون
ولا تهلکون ولا یبید ولا یهلك من تولاکم و من استقبل
بغیرکم فقد ضل وهوی و براین وجه اشاره است حدیث
مولای ما صادق ع که فرمود اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر
بنور الله و اخبار ارواح صریح است در بقای روح الایمان
که روح چهارم مؤمن است که غیر مؤمن این روح را ندارد مکر
بعارضی و خلط که از او نزع میشود و اخبار داله بر بقای وجه
که ال محمد ند صریح است در بقای وجه هر موجودی چون اخبار
طینة زیرا که شیعیان غیر ایشان نیستند بلکه از شعاع ایشانند
و مرویست از ال محمد ص که چرا شیعه را شیعه نامیدند فرمود
که لانهم خلقوا من شعاعنا و حدیث کشی و غیر آن
از اخبار متواتره صریح است در بقاء وجه هر موجودی و مرا

ازاین وجه است در بنی نوع انسان آن نفسی که تعبیر بملکوتیه
الهیه کرده است و در حدیث امیرالمؤمنین در حق آن نفس فرمودند
من عرف نفسه فقد عرف ربه و این وجه عبارتست از شعاع
ولایت که حدیث العقل ملك له رؤس بعدد رؤس الخلایق بود
بران شاهد است که آن روح در هر مؤمنی عبارتست از روح
الایمان و حیوة حقیقی عقلائی جنتی حق تعالی میفرماید وان
الدار الاخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون و این راس در هر
موجودی ظاهر میشود بقبول ولایت ولی اللهی سر عرفانی مخفی نماند
که انسان را چهار مقام است الاول مقام لب اوست که مقام
تذکر او است که حق تعالی میفرماید و یتذکر اولوا الالباب الثانی
مقام فؤاد او است که مقام یقین او است حقتعالی میفرماید
که ما کذب الفؤاد ما رای الثالث مقام قلب او است
که مقام ایمان او است حق تعالی میفرماید که اولئك کتب فی قلوبهم
الایمان الرابع مقام صدر اوست که از برای مؤمنین مقام
ظهور اسلام است حقتعالی میفرماید که افمن شرح الله صدره
للاسلام و از برای منافقین مقام ظهور وسواس است حق تعالی
میفرماید که الذی یوسوس فی صدور الناس و انسان را

مقامات انسان

قلب

صدر

بحسب این مراتب اربعه حقتعالی در چهار مقام تکلیف فرموده
یعنی عالم ذر چهار است ذر الاول در بحر حیوة در بحر مرواريد
که اشاره بمقام لب و مقام مشیت و نور ابیض او است تکلیف
فرموده و فرمود که الست بربکم و محمد نبیکم و علی ولیکم
و ذر الثانی در بحر موت ضعیف و حیوة قوی یعنی بحر
عمیق زرد و صحرای زعفران که اشاره است بمقام فؤاد علی وجه
و مقام اراده نور اصفر تکلیف فرموده بانچه گذشت و ذر
الثالث در بحر الکثرة و السواد در بحر زمرد سبز که اشاره است
بمقام قلب و قدر و هندسه ایجادیه و نور اخضر که بحر الموت است
تکلیف فرمود بانچه بیان شد و ذر الرابع در بحر الطبیعة
بحر یاقوت سرخ که اشاره است بمقام صدر و مقام قضا
و مقام نور احمر تکلیف فرمود بانچه گذشت پس هر که قبول
تکلیف در ذر اربع در مقامات اربعه نمود کل مقامات
او وجه و حی خواهد بود بنور ولایة قال هنالك الولایة لله
الحق و گفته است ذلك بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی
و انه علی کل شیء قدیر و فرموده است ام اتخذوا من دونه
اولیاء فالله هو الولی و هو یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر

ازاین آیات ظاهر آمد که اموات اراضی قابلیات واستعدادات را جزولای مطلق نخواهد بود پس هرکه قبول تکلیف یعنی ربوبیت پروردکار ونبوت رسول الله وولایة ولی الله نمود او حیّ کردید بماء الحیوة الولایة ومن الماء کلّ شیء حیّ پس مؤمن بحق تعالی را لابد که در اوقات عبادات وزمان رفع حاجات بذروه قاضی الحاجات جسد خود را که عبارت از ارض بدان وصدر است مواجه کعبه مقصود که محل تولّد ولی الله است نماید وقلب خود را که مقام ایمان بیمین وبنجوم آل محمد است که اوّل سماء او است مواجه بنجوم سماء اوّل سازد وفؤاد تطبیق توجه در مقامات اربعه خود را مواجه ببیت المعمور که بیوت قلوب آل محمد است کرداند ولب خود را مواجه عرش حضرت رحمن که مقام ظهور رحمن است کرداند حق تعالی میفرماید که الرّحمن علی العرش استوی ومیفرماید که واسئل من ارسلنا من رسلنا من قبلک اجعلنا من دون الرّحمن الهة یعبدون وازاین ظاهر شد سرّ آن حدیثیکه در ولایت بمخلوقات وارد شده است در فضیلت یوم الغدیر که فرمودند در این روز حق تعالی ولایت ما را عرض کرد بر آسمانها پس سبقت کرفت آسمان هفتم

واو را زینت داد بعرش پس سبقت کرفت آسمان چهارم وزینت داد او را به بیت المعمور پس آسمان اوّل زینت داد او را بستارکان در این روز عرض نمود ولایت ما را بر زمین پس سبقت کرفت مکّه وزینت داد او را بکعبه الحدیث حق تع میفرماید که سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم وامیر المؤمنین ع میفرماید که وتزعم انّک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر پس در انفس آسمان هفتم تاویل بمقام لب است بعد از عرض ولایت وقبول آن زینت یافت بعرش رحمن یعنی وجه اعلای لبّ از عرش رحمن است وشیعتنا منّا واخبار طینت حاکم است بر این بیان در لمعات الانوار تفصیل این مقام را ایراد نموده ام وآسمان چهارم تاویل بمقام فؤاد است که بعد از عرض قبول زینت یافت به بیت المعمور یعنی وجه اعلای فؤاد از بیت المعمور است وآسمان اوّل تاویل بمقام قلب است که بعد از عرض وقبول زینت یافت بنجوم اجسام آل محمد هو الّذی جعل النّجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البرّ والبحر ولقد زیّنا السّماء الدّنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشّیاطین پس وجه اعلای قلب از نجوم است

مکه تاویل بمقام صدر است وصدر بعد از عرض قبول از ارض
طیب کردید که کعبه ولایت در او باشد که حجاج اعضا وجوارح
در او بسایند بر طایفه که بتسلیم او کلّ مسلّمند پس وجه اعلای
جسد که تعبیر بصدر است از کعبه است وچون مکه از اول قبول
ولایت نمود پس سایر قطعات کردید لهذا اراضی بدان مؤمنه را
لازم که در حین توجّه بحق تعالی راضی بدان مواجه امام ارض
کردانند هکذا سماء قلب را مواجه نجوم وسماء فؤاد را مواجه
بیت المعمور وسماء لب را که مقام نفس وخلوت سرای غیبست
مواجه حضرت رحمن که معبود عالم وعالمیان ورب العالمین است
بکردانند **شعر** این سخنهای چه درّ شاهوار اندکی کر بشنوی معدود دار
تنك میاید نفس در سینه ام ❊ مثل جابر سینه کنجینه ام
راز کویم کاه کاهی بی قرار ❊ در بهار اید سحاب شاهوار
سینه سوزی زد زسرّ اهلبیت ❊ کام یابد دل زکار اهلبیت
چون صدف پر شد زنیسان بهار ❊ کاه کاهی میشود کوهر نثار
این نه اعجاب است فخر اهوشیار ❊ هست شکر نعمت پروردکار
شکر نعمت نعمتت افزون کند ❊ کفر نعمت از کفت بیرون کند

فصل الثّانی

در بیان اطلاقات حق است بدانکه کلمه حق را

اطلاقات

اطلاقات چند است در لسان اهل عرفان **اطلاق اوّل** حق است
در مقام اسماء الله که کفته میشود لفظ حق واسمی از اسماء الله قصد
میشود **الثّانی** اطلاق حق است برسول صلعم وامیر المؤمنین وبراین
معنی اشاره شده است در تفسیر علی بن ابراهیم در سوره مؤمنین
که مولای ما حضرت امام محمّد باقر ع فرمودند در تفسیر ایه ولو اتّبع
الحقّ اهوائهم لفسدت السّموات والارض که مراد از حق در این
ایه رسول الله وامیر المؤمنین اند وفرموده که یعنی ولو اتّبع رسول
الله وامیر المؤمنین قریشا لفسدت السّموات والارض ومن
فیهنّ فساد السّماء اذا لم تمطر وفساد الارض اذا لم تنبت و
فساد النّاس فی ذلك **اطلاق الثّالث** اطلاق حق است بر امیر
المؤمنین خاصه براین اشاره است قول مولای ما حضرة صادق
در تفسیر علی بن ابراهیم در سورهٔ کهف در ایه وقل الحقّ من ربّكم
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیكفر حضرت صادق فرمود که در
این ایه چنین نازل شده که قل الحقّ من ربّكم یعنی ولایة علی علیه السّلم
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیكفر انّا اعتدنا للظّالمین ال
محمّد نارا احاط بهم سرادقها الایة وایة سورة مؤمنین بل جاءهم
بالحقّ واکثرهم للحقّ کارهون وایه قد جاءكم الرّسول بالحقّ من

ربّکم یعنی بولایة امیرالمؤمنین **اطلاق الرّابع** اطلاق حق است
بر امام مطلقا و دلیل بر این است قول حقّ تعالی در تفسیر علی بن
ابراهیم در تفسیر آیه یسئلونک احقّ هو فرمودند و یسئلونک
یا محمّد اهل مکّة فی علیّ احقّ هو ای امام قل ای و ربّی انه الحقّ ای الامام
چون تفسیر شد در این آیه حق بامام پس اطلاق این اسم بر کلّ ائمّه علیهم
السّلام جایز است و شاهد تاویل بر این است که حقتعالی میفرماید
فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبیّنات والزّبر پس
سؤال از بیّنات واجب آمد و بیّنات حقّ امام است زیرا که بیّنات
حق ۱۱ ف است و عدد این ۲ ۸ ست و عدد امام ۸۲ ست فافهم
فانتبه **اطلاق الخامس** اطلاق حقّ است در لسان اکثر خلق که حق را
مقابل باطل استعمال نمایند **اطلاق السّادس** اطلاق حق است
بر دین ثابت در ذمّه و بر این شاهد است قول حضرت صادق ع فرمودند
یا یونس من حبس حقّ المؤمن اقامه الله عج یوم القیمة علی رجلیه
خمسمائة عام حتّی یسیل عرقه او دمه و منادی از قبل حق تعالی ندا کند
که اینست آن ظالمی که حقّ الهی و مؤمنین را حبس نموده پس چهل سال
توبیخ نمایند بعد ماموره بدخول نار گردد و بر اطلاق اوّل متفرّع است
قول حقّ تعالی در سوره رعد که میفرماید المر تلک آیات الکتاب

والذی

والّذی انزل الیک الکتاب من ربّک الحقّ ولکنّ اکثر النّاس لا یؤمنون
پس منزل کتاب الله حق تعالی است بشهادة این آیه و وجه این که کتاب
الله ثقل اکبر است ظاهر آمد و بر اطلاق دوّیم متفرّع است جمیع
امور دنیا و آخرت که بمقتضای عدل و قسط ظاهر آید از رسول الله
و امیرالمؤمنین بدون میلی زیرا که ایشانند مبدأ و مرجع موجودات
و بر اطلاق سوّم متفرّع است قول حقّ تعالی در سورهٔ حجر ما ننزّل
الملئکة الّا بالحقّ زیرا که جمیع ملئکه مدبّرات مامورند باطاعت
امیرالمؤمنین و این مقام است مقام اخذ روح القدس جمیع وحی
و الهامات حق تعالی میفرماید در سورهٔ نحل قل نزّله روح القدس
من ربّک بالحقّ و قول حق تعالی در سورهٔ حجر و ما خلقنا السّموات
والارض الّا بالحقّ و در سوره نحل که میفرماید خلق السّموات و
الارض بالحقّ تعالی عمّا یشرکون و بر اطلاق چهارم متفرّع است اطاعت
و تذلّل کل موجودات شرعیّه کونیّه بجهة ایشان در جامعه کبیره
میفرماید و ذلّ کلّ شیء لکم و اشرقت الارض بنورکم و انتشد
سکنة بلاد و نور عباد و ظهور جمیع موجودات و فرمودند بکم فتح الله
و بکم یختم و حضرت صادق ع در زیارت حضرت امام حسین ع
میفرماید ارادة الرّبّ فی مقادیر اموره تهبط الیکم و یصدر من

بیوتکم الصّادر عمّا فصّل من احکام العباد و بر اطلاق نجم متفرّعست
قول رسول الله ص من رآنی فقد رای الحقّ یعنی رویای صادقه است
از اضغاث و احلام نیست و باطل نخواهد بود و اطلاق ششم
اصطلاح فقهاء است ولکن ماخذ این در نزد اهل عرفانست
هرچند اغلب فقهاء از ان غافلند و نمیدانند و انرا مجرّد اصطلاح
قرار داده اند در نزد اهل حق او است موجود و حقیقت هر موجودی
که مقام لبّ و کلمهٔ الهیّه است که اشاره بمقام اجابت و روح
الایمان و روح الله و آیة الله و دین بفتح دال بتصرف لفظ دین
بکسر دال است و ذمه و ذمام بمعنی عهد و امان است و اهل ذمّه
نامیدند بعضی از دخل را بجهة دخول ایشانست در عهد مسلمین
و امان ایشان پس حق که در لسان فقیه تعبیر میشود بدَین ثابت
در ذمه برداشته شده است از لسان عارف که عارف چون
حق کوید مراد او این را دوس خاصه از ولایتست از اجابت
شخصی حاصل اید که او دین اوست بکسر دال یعنی بفتح قبول ان
ولایت کرد و این قبول عهدی است که تعبیر بذمّه میکردد که سؤال
از این عهد خواهد شد کان العهد کان عنه مسئولا و
لازم است وفای باین عهد که حق تعالی فرموده اوفوا بعهدی

اوف بعهدکم پس فرمود حق دین بکسر دال معهود لازم الوفاءست
و از این بیان باطنی حکم ظاهری مستنبط شد و لازم امد وفای
بان و ردّ ان که دین بفتح دال ثابت در ذمّه است و این حقّ است
امّا آیاتی که حق تعالی میفرماید انّ الله یأمرکم ان تؤدّوا الامانات
الی اهلها زیرا که حکم عالم اجساد که قشر عالم اجسامند بر طبق
یکدیگرند پس حقّ تعالی در عالم انوار دین بکسر دال ثابت العهد
و لازم الوفاست در عالم اجساد دین ثابت در ذمّه لازم الاداء
بالوفاءاست **شعر** اگر زین بحر جامی جرعه نوشی ❊
لباس عزلت از عالم بپوشی ❊ فراموشی است شرط هوشیاری
زلب این نکته بر سر او هوشیاری دو مهر از یکدلی ممکن بجوئید
دو شه در کشوری کسر دید گوئید **فصل الثّالث** در بیان
اطلاقات روح است **اطلاق الاوّل** اطلاق روح بروح
من امر الله و امر الرّب که حق تعالی فرموده است در حق این روح
و یسئلونک عن الرّوح قل الرّوح من امر ربّی و این روح را
دو اطلاقاست اطلاق اول این روح است بر نور ابیض از ارکان
عرش یعنی رکن ایمن اعلی که در اخبار تعبیر بقلم میکردد مرّة
و اخری تعبیر بعقل کل و اوست عقل محمّد صلّی الله علیه و آله

اطلاق دوم

اطلاق الثانی اطلاق این روح است بر نور اصفر از ارکان
عرش یعنی رکن ایمن است قول دادا است روح کلی یعنی روح کل
و بر این اشاره است کلام رسول الله ص که فرموده است اوّل
ما خلق الله روحی و بر این دو روح است اشاره مولای ما
علی بن الحسین ع در دعای صحیفه که فرمودند والرّوح الذی
هو من امرك اطلاق دوّم اطلاق روح است بروحیکه بر
ملائکه حجب است و بر این اشاره فرمود مولای ما علی بن الحسین ع
بقول خود که فرموده است در دعای صحیفه و روح الذی علی ملائکة
الحجب و این روح را نیز دو اطلاق است اطلاق اوّل اطلاق این
روح است بر نور اخضر از ارکان عرش یعنی رکن ایسر اعلی
و اوست نفس کلیه یعنی نفس کل که مسمّی است بلوح محفوظ و اطلاق
دوّیم اطلاق این روح است بر نور احمر از ارکان عرش یعنی رکن
ایسر اسفل یعنی طبیعة کلیة یعنی طبیعة کل و مراد از ملائکه حجب او
ملائکه کروبین است که عدد ایشان صد و بیست و چهار هزار است
اطلاق الثّالث اطلاق روح است بر روح القدس اطلاق
الرّابع اطلاق روح است بر روح الایمان یعنی روح آل الله
و اصل ایمان از بیّنات اسم علی ظاهر و هویدا است اطلاق الخامس

اطلاق روح است بروح القوّة اطلاق السّادس اطلاق روح است
بروح الشّهوة اطلاق السّابع اطلاق روح است بروح البدن
و بر اطلاق اوّل متفرّع است قول حقّ تعالی تنزّل الملئکة والرّوح
و قول حق تعالی یلقی الرّوح بامره علی من یشاء والحامل جسد الی
یتروّح و روحانی یتجسد و شاهد بر این نمودن امیر المؤمنین است
رسول الله را ابابی بکر و این روح مختص محمد و آل بیت طاهرین
او است و بر اطلاق دوّیم متفرّع است قول حقتعالی فلمّا تجلّی
ربّه للجبل الآیه زیرا که کروهی برا را انبیا مید قومی از شیعیان
امیر المؤمنین ع حسنات الابرار سیّئات المقرّبین مراد از انبیا
میباشند و حسنه وجه باقی ایشان است یعنی وجه رب
ایشان و این مقام وجه بنفس آل محمّد است که تعبیر بمقام
سیّئه و ماهیّة ایشان میکردد و بر اطلاق سیم متفرّع است
قول امیر المؤمنین ع که روایت اصبغ این است که آن حضرت
فرمودند که حق تعالی خلق نموده خلایق را بر سه طبقه و بر سه
منزل نازل ساخت و بر این اشاره است قول حقتعالی اصحاب
المیمنة و اصحاب المشئمة والسّابقون مراد از سابقون
انبیا مرسلین و غیر مرسلینند و در ایشان پنج روح است

روح القدس که بآن مبعوث نبوّت گشته و روح الایمان که بآن
عبادت حق تعالی نمودند و شرک بحقّ تعالی نیاوردند و روح القوّة
که بآن جهاد با دشمنان کردند و اصلاح امر معاش خود کردند و روح
الشّهوه که بآن طعام خوردند و نکاح حلال نمودند و روح البدن
که بآن حرکت نمودند و برزک شدند حق تعالی در حق ایشان میفرماید
که تلك الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض منهم من کلّم الله
و رفع بعضهم فوق بعض درجات و آتینا عیسی بن مریم
البیّنات و ایّدناه بروح القدس و مراد از اصحاب الیمین مؤمنین
میباشند و در ایشان چهار روح است از ارواح مذکوره
غیر روح القدس که آن مختص انبیاء است و مراد از اصحاب
مشئمة یهود و نصاری میباشند حقّ تعالی میفرماید در حق ایشان
الّذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم
وانّ فریقا منهم لیکتمون الحقّ و هم یعلمون بالحقّ من ربّك
الرّسول من الله الیهم بالحقّ فلا تکوننّ من الممترین پس
چون انکار حق نمودند و ایمان بولیّ مطلق که عهد خداست انّ
العهد کان مسئولا نیاوردند حق تعالی ایشانرا مذمّت
فرمود و روح الایمان از ایشان مسلوب ساخت و سه روح

درابدان

در ابدان ایشان ساکن ساخت روح القوّة و روح الشّهوة و روح
الابدان پس ایشانرا اضافه بسوی انعام نمود و فرمود اولئك
کالانعام بل هم اضلّ سبیلا زیرا که حیوان نیز حمل بروح القوّة
مینماید و علف بروح الشّهوه بخورد و راه بروح الابدان برود
و مولای ما حضرت صادق ع فرمودند در تفسیر ارواح انبیا
که بروح القدس مبعوث میکردند و بروح الایمان از حقّ تعالی
میترسند و بروح القوّة قوت مییابند بر طاعت حق تعالی
و بروح الشّهوة میل بسوی طاعات مینمایند و کاره میباشند
معصیت حق تعالی و بروح المدرج میان خلق راه میروند
و مقتضای جمله روایات که اعتقاد فقیر در آن است اینست
که روح القدس در انبیا بوده است لکن راسی از او در هر
پیغمبری و جمیع این روح بالکلّیة با روح من امر ربّ و روح
علی ملائکة الحجب مختص محمّد و اهل بیت طاهرین او است
و روح القدس عاری از نوم و لهو و غفلت و سهو میباشد
و او روح ثابت است که ما دون عرش الی قرار الارضین از برّ
و بحر و غیر ذلك با و دیده میشود و هر غیبی بشهادت آمد از
از این بیان چون ظاهر شد که روح القدس بالکلّیه مختصّ

محمد و آل طاهرین اوست پس ایشانند بحسب حقایق خود مصدر
ارسال رسل حق و منزل کتب و حق تعالی پرده در روی
این کار کشیده و بیان این اسرار فرموده است در سوره نحل
که میفرماید قل یا محمد نزله روح القدس من ربك بالحق لیثبت
الذین امنوا و هدی و بشری للمسلمین و مولای ما صادق ع
فرمودند بهشام بن سالم در تفسیر آیه ویسئلونك عن
الروح قل الروح من امر ربی حضرة فرمودند خلقی است اعظم
از خلق جبرئیل و میکائیل و با احدی از سابقین نبوده غیر محمد ص
و او با ائمه هست که او است منشأ توفیق و تسدید آل محمد
ولیس کلما طلب وجد و چنین نیست که هر که این روح را طلب
نماید بجوید و بمعنی این روایت اخبار متواتره که جمله آنها را
در تفسیر غنائم العارفین ذکر نموده ام و تفریع سایر اطلاقات
روح از روایت اصبغ ظاهر کردید مؤلف از اسرارم اگر
گشتی تو هشیار ÷ بجو الحق سخن پوشیده میدار ÷ مگو با
جاهلان راز حقایق ÷ که هر گوش این سخن را نیست لایق ÷
بحول الله که از ابر بیانم ÷ بارض الاقتداء گوهر فشانم ÷ نثار
از آل اطهار است دریاب ÷ مرا یا مرجنگی کرده میراب ÷

دل

دل از آل علی امید دارد ÷ که در جمع محبینم شمارد ÷ ز اسرار نهان
آل عمران ÷ نماید خردل دل را چه عمان ÷ بحق عم و طه و یس
تمنا مستجاب از خلق آمین **فصل الرابع** در بیان اطلاقات
رحمن و رحمة است **اطلاق اول** اطلاق رحمن است در مقام
اسم خداوند عالمیان مشهور در قران و ادعیه رحمن اسم
خداست حق تعالی میفرماید قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا
ما تدعون فله الاسماء الحسنی و در بعضی از خطب امیر
المؤمنین ع فرمودند نحن اسماء الله الحسنی و امثال العلیا اطلاق
الثانی اطلاق رحمة است بر امیر المؤمنین در تفسیر عیاشی
مذکور است در تفسیر آیه لولا فضل الله علیکم و رحمته مولای
ما حضرت باقر ع فرمودند فضل الله رسول الله است و رحمت او
امیر المؤمنین است و در حدیث دیگر بولایت ائمه علیهم السلام رحمت را
در تفسیر فرمودند حضرت رسول ص آیه قل بفضل الله و رحمته
و بذلك فلیفرحوا تفسیر چنین فرموده اند قال بالنبوة و الولایة
فلیفرحوا یعنی الشیعة مجملا رحمن و رحیم که اسمی از اسماء الله
میباشند و هر دو مشتق میباشند از رحمت مثل ندمان
و ندیم و این هر دو اسم از ابنیه مبالغه هستند و رحمن ابلغ است

اطلاقات رحمن و رحمت

ازرحیم وبراین دو اطلاق نکرانست قول حق تعٰ واسئل من ارسلنا من رسلنا من قبلك اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون چون رحمن اسم معبود آمد ورحمت باب آن کردید ودر زیارت آنحضرتاست که السلام علیك یا باب الله وامیرالمؤمنین فرمودند نحن باب الله الذی لایؤتی الامنه حقتعالی میفرماید واتوا البیوت من ابوابها ومیفرماید ومن دخله کان امنا میفرماید قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین

فصل الخامس

در بیان اطلاقات الٰه است اطلاق اول اطلاق الٰه است در مقام اسماء الله تعٰ مثل اینکه در دعا وارد یا اله الا الله ومثل یا الهی وغیر ذلك اطلاق الثانی اطلاق الٰه است برامام ومتفرع براین اطلاق است قول حقتعالی در سورهٔ انبیا که میفرماید ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلك نجزیه جهنم فرمودند که من زعم انه امام ولیس بامام مؤلف

اگر سرّ از کلام من بیابی ؛ دل از گفتار ما دیگر نتابی ؛
گهر اینجاست زدریا چه حاصل ؛ سخن از ما شنو بگذر زباطل

اطلاقات الٰه

فصل السادس

در بیان اطلاقات نفس است اطلاق اول اطلاق نفس است بر نامیه نباتیه اطلاق الثانی

اطلاقات نفس

اطلاق نفس است بر حسیه حیوانیه فلکیه اطلاق الثالث اطلاق نفس است بر ناطقه قدسیه اطلاق الرابع اطلاق نفس است بر کلیه الهیه ومتفرع است براطلاق اول مبادی نامیه که اصل آن از طبایع اربعه است وبدء ایجاد آن در وقت سقوط نطفه است ومقرش در کبد ومواد شاز لطایف اغذیه وسبب افتراقش اختلاف مواد وعودش عود ممازجه قال تعالی کما بداکم تعودون واصل حسیه حیوانیه فلکیه از افلاکست وبدء ایجادش در وقت ولادت جسمانیه است مقرش قلب است شان آن قهر وغلبه است موادش از غذیه وسبب افتراقش اختلاف طبایع وعودش عود ممازجه وناطقه قدسیه جوهریست بسیط عالم بالقوة بدء ایجادش در وقت ولادت بدنیه است موادش علوم ربانیه محل قرارش علوم الهیه است وچون مفارقت نماید عودش عود مجاوزه است وکلیه الهیه آن جوهریست بسیط حی بالذات وعالم اصل آن عقل فعال کلی است بدء اشرازاواست وعودش بسوی او سدرة المنتهی وکلمة الله العلیا وشجرهٔ طوبی وجنة الماوی این بیان از مولای ما امیرالمؤمنین است کمیل عرض کرد که ای مولای من اگرچه این دو نفس جوهر بسیط اند پس بدایت عقل از چیست بس

فرموده که عقل محیط بجمیع اشیا است وعالم بشیئ است قبل از کون
او یا طوبی از برای کسیکه بشناسد علوم ربّانیّه و رموز حقیقه را
و نجات بدهد بان صوربدنیّه را **فصل السّابع** در بیان اطلاقات
ربّ است **اطلاق اوّل** اطلاق ربّ است برحق تعالی مثل یا ربّ
الارباب **اطلاق الثّانی** اطلاق ربّ است برسلطان مثل
حضرت یوسف ع اذکرنی عند ربّك وربّ البیت وربّ المال
اطلاق الثّالث اطلاق ربّ است برامام ع ومتفرع براین
اطلاق سیم است قول حقتعالی **واشرقت الارض بنور ربّها**
حضرت فرمودند که ربّ الارض امام الارض راوی عرض کرد
فاذا ظهر فاذا یکون بعد ذلك فرمود که اذا یغنی النّاس غیر ضوء الشّمس
و نور القمر ویجزون بنور الامام وانچه ظاهر میشود الرّبّ بتعریف
من دون اضافه اسم حق است و ۲۰۲ چون اض ۸۰۱ ه شد غیر ذا
۴۰۰ است چون ربّ السّما وربّ الارض وربّ المشرق وربّ
المغرب وربّ العالمین الحمد لله ربّ العالمین **مؤلّف**

اگر از چار موج بحر نا سوت ؛ برائی بر فراز بام لاهوت ؛
بود سطری از بیان ما بخوانی ؛ اشارات ماده لالان بدانی ؛
کلامم در بها در بحر جان است ؛ کسی داند که با ما هم زبان است

اطلاق ربّ

بجم

چه اندر ها ویه کس کرد مسکن ؛ کجا کردد برضوانش نشیمن ؛
لباس خوف ربّ در پوش با ما ؛ نهانی نهی نفس خویش فرما ؛
پس آنکه بر بهشت جاودانی ؛ قدم نه گیر از سر زند کانی ؛
زبان بر بند از این راز پنهان سخن کوتاه للحیطان آذان ؛
فصل الثّامن در بیان اطلاقات مؤمن است **اطلاق اوّل**
اطلاق مؤمن است که در السنه عوام که از آن العدالت ظاهر را قصد نمایند
اطلاق الثّانی اطلاق مؤمن است بر اصحاب الیمین یعنی بر هر کس
که قائل باشد ائمه اثنی عشر **اطلاق الثّالث** اطلاق مؤمن است
بر رسول الله ص خاصه **اطلاق الرّابع** اطلاق مؤمن است بر ائمّه
اثنی عشر **اطلاق الخامس** اطلاق مؤمن است بر انبیا و اوصیاء
اطلاق السّادس اطلاق مؤمن است در مقام اسماء الله
مثل یا الله یا مؤمن وبر اطلاق دوّیم متفرّع است حدیث یونس
بتفسیر ظاهری قشری که حضرت صادق ع فرمودند یا یونس من
حبس حق المؤمن اقامه الله عزّ وجلّ یوم القیٰمة علی رجلیه خمسمائة
عام حتّی یسیل عرقه او دمه الحدیث وبر اطلاق سیم متفرع است
قول حقتعالی ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولا وسعنی قلب عبدی
المؤمن وتاویل حدیث یونس زیرا که مراد از مؤمن از این حدیث

در بیان اطلاقات مؤمن

بجسب تاویل رسول الله است وحق او مودت ذی القربی است قل
لا اسئلکم علیه اجرًا الّا المودّة فی القربی بر اطلاق چهارم و پنجم
متفرع است قول حق تعالی امن الرّسول بما انزل الیه من ربّه و
المؤمنون کلّ امن بالله وملئکته وکتبه ورسله لا نفرّق
بین احد من رسله وشاهد بر اطلاق پنجم قول امام حسن عسکری
الکلیم البس حلّة الاصطفی لما عهدنا منه الوفا زیراکه ما انزل
علی النّبیّ بنود مگر ولایت امیر المؤمنین و ایه واتّبعوا النور الّذی
انزل معه شاهدی است هویدا وانّا نحن نزّلنا الذّکر و
انّا له لحافظون گواهی است پیدا وحدیث بر افروختن نار
تکلیف نار ولایت که رد اواست اوّل من دخل کان
رسول الله حجتی است کالشّمس فی رابعة السّما زیراکه امن الرّسول
بما انزل الیه فرموده اند مؤلّف اگر زین رمز عاقل گشت هوشیار
تواند خفته را نمود بیدار ❊ همه ادیان اگر بینید سراسر ❊
بجز اسلام نبود دین دیگر ❊ اگر زاسلام اند بحر امکان ❊
بموجودات ذی ارواح بیجان ❊ باحمد جبرئیل آورد پیغام ❊
که جز تسلیم مولی نیست اسلام ❊ اگر آیاتی از قرآن بخوانی ❊
همه رموز ما ظاهر بدانی ❊ ولی قرآن لسان حق تعالی است ❊ ز تاویلات

باطل او مبرّا ست ❊ حکیم وصوفی وعامی چه دانند ❊ که اخبار
خدا و نبی نخوانند ❊ بجو از آل احمد رمز قرآن ❊ که نازل شد همه در بیت ایشان
نداند خارجی کو چیست در بیت ❊ که اهل البیت ادرایند بالبیت ❊

اطلاقات ایمان

فصل التّاسع در بیان اطلاقات ایمان است بدانکه کلمهٔ ایمان
در کتاب الله واخبار اطلاق چند است **اطلاق اوّل** اطلاق
ایمان بمجرّد اقرار بلسان که حق تعالی انرا ایمان نامیده است ومتفرع
بر اینست قول حقّ تعالی در سورهٔ نسا است یا ایّها الّذین امنوا
خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعًا وان منکم لمن
لیبطّئن فان اصابتکم مصیبة قال قد انعم الله علیّ اذ لم اکن
معهم شهیدًا ولئن اصابکم فضل من الله لیقولنّ کان لم یکن
بینکم وبینه مودّة یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزًا عظیمًا
حضرت صادق ع فرموده اند که اگر این کلمه را اهل شرق واهل غرب
بگویند همه اینها باین کلمه خارج میشوند از ایمان لکن حق تعالی ایشانرا
مؤمن نامیده بسبب اقرار ایشان وقول حقّ تعالی یا ایّها الّذین
امنوا امنوا بالله ورسوله حق تعالی ایشانرا مؤمنین نامیده
بجهة اقرار ایشان پس بایشان فرموده که امنوا یعنی تصدیق
نمائید ایمان لسانی خود را بقلب **اطلاق الثّانی** اطلاق

ایمان است بر تصدیق قلب و متفرع است بر این قول حق تعالی در سورهٔ
یونس که میفرماید الذین امنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی
الحیوة الدنیا وفی الاخرة یعنی تصدیق نمائید بقلب خود و قول اصحاب
موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة یعنی تصدیق نکنیم بدرستیکه
ایمان حقیقی او تصدیق بقلب است و آن بمجرد اقرار بلسان تمام نشود
بلکه بجهة آن شرایط چندیست که تصدیق تمام نگردد مگر بتحقیق
آن شرایط و آن شرایط مذکور است در قول حق تعالی که میفرماید
لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من امن
بالله والیوم الاخر والملئکة والکتاب والنبیین واتی المال
علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین
وفی الرقاب واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم
اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک
الذین صدقوا واولئک هم المفلحون پس کسیکه اقامه بر این شروط
نمود او است مؤمن مصدق **اطلاق الثالث** اطلاق ایمان است
بر صلوة و متفرع بر این است قول حق تعالی در زمانیکه قبله رسول الله
حق تعالی بتحویل بکعبه فرمود اصحاب عرض کردند یا رسول الله پس نمازهای
ما بسوی بیت المقدس باطل گردید فرمود حق تعالی وما کان الله لیضیع

ایمانکم

ایمانکم یعنی نماز را ایمان نامید **و اطلاق الرابع** اطلاق ایمان است
بر تایید چنانچه حق تعالی تائید در قلوب مؤمنین گردانیده است که
او را روح الایمان گوئیم و متفرع بر این است قول حق تعالی که میفرماید لا تجد
قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حاد الله ورسوله
ولو کانوا اباءهم وابناءهم واخوانهم وعشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم
الایمان وایدهم بروح منه و دلیل بر این قول رسول الله است صلعم
که میفرماید زناکار در حین زنا مؤمن نیست و سارق در حین
سرقت مؤمن نیست بلکه روح الایمان از او مفارقت می نماید مادامیکه
مرد زناکار بر بطن مرئه زانیه است پس چون برخاست تا دمّا عود می کند
روح الایمان بسوی او و راوی عرض کرد چه چیز از او مفارقت میکند
حضرت فرمود آن چیزی که ادعا میکند که در قلب من است حضرت
فرمودند که هیچ قلبی نیست مگر آنکه برای او دو گوش است بر یکی از آن
دو گوش ملکی است مرشد و بر دیگری شیطانی است مفتن
که یکی امر بمعاصی نماید و دیگری او را زجر فرماید **اطلاق الخامس**
اطلاق ایمان است بر خبیث و طیب متفرع است بر این قول حق تعالی
که میفرماید وما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی
یمیز الخبیث من الطیب **اطلاق السادس** اطلاق ایمان است

برملبوس بظلم ومتفرع براین است قول حق تعالی که میفرماید الذین
امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون
پس کسیکه مؤمن باشد وداخل شود بر معاصی خدا ان معاصی که نهی فرموده است
حق تعالی از ان معاصی پس اینکس ایمان خود را لبس بظلم نمود ایمان او را
نفعی نبخشد تا انکه توبه نماید از ان ظلمی که بر ایمان خود پوشید
حتی اینکه ایمانش خالص گردد اطلاق السابع اطلاق ایمان است
بر تسلیم در مقامات اربعه از لبّ وفؤاد وقلب وصدر وبر ولایت
ولی الله که او است یمین عدداً وایمان بیّناتاً ومتفرع براین است
قول حقتعالی در سوره جنّ میفرماید فمن یؤمن بربه فلا یخاف
بخساً ولا رهقاً یعنی کسی که ایمان اورد بر ع ب ۳ ی مطلق که ان
الله ء ال ع ۳ ی ان شاهدیست ظاهر در مقامات اربعه پس
نمی رسد بخس را یعنی نقصان را ورهق را یعنی عذاب را وبر ان
شاهدیست قول حق تعالی در سورهٔ نساء که میفرماید فلا
وربک لا یؤمنون حتی یحکموک یا علی فیما شجر بینهم یعنی فیما
تعاهدوا وتعاقدوا علیه بینهم من خلافک وغضبک
ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت علیهم یا محمد علی
لسانک من ولایته ویسلموا تسلیماً فصل العاشر در بیان

اطلاقات

اطلاقات قران است بدانکه قران را در لسان اهل بیت اطلاقات
چند است اطلاق اوّل اطلاق قرانست بکتاب حق تعالی یعنی ما
بین دفتین که منزل از عرش رحمن است بواسطهٔ جبرئیل روح الامین
واو اخذ است از اسرافیل واو از میکائیل واو از لوح واو از قلم
واو از نون واو از ربّ العالمین اطلاق الثانی اطلاق قران است
بر رسول الله اطلاق الثالث اطلاق قران است بر امیر المؤمنین
اطلاق الرابع اطلاق قران است بر قدیم وبر اطلاق اوّل
متفرع است حدیث معانی الاخبار که سفیان بن سعید ثوری
از حضرت صادق ع سؤال کرد از نون حضرت فرمود که نهریست
در بهشت حق تعالی باو فرمود که اجمد پس منجمد گردید پس مداد
گردید پس فرمود بقلم بنویس پس قلم در لوح محفوظ نوشت
ما کان وما هو کائن الی یوم القیمة پس مداد مدادیست از نور و
قلم قلمی است از نور ولوح لوحی است از نور سفیان عرض کرد که
یا ابن رسول الله بیّن لی امر اللوح والقلم والمداد افضل بیان وعلمنی
تعلیم فرما انچه حق تعالی تو را بر این واقف ساخته حضرت فرمود
که ای پسر سعد اگر تو اهل جواب نبودی هر اینه تو را جواب نمی
گفتم بدانکه نون ملکیست که یؤدی الی القلم وقلم ملکیست که او

تا دیر بسوی لوح فرماید و او ملکی است که نوده الی اسرافیل و اسرافیل
تا دیر بمیکائیل و میکائیل تا دیر بجبرئیل و جبرئیل تا دیر بسوی انبیا
و رسل فرماید پس فرمودند که قم عنی یا سفیان فلا امن علیك اما
نون اسمی است از اسماء الله و حاوی مراتب الهیه و هم این مذکورات
مقامات او است در دعای رجب مذکور است و بمقاماتك
التی لا تعطیل لها فی کل مکان پس نون نعل الهی است و مصادر آثار
کل از او ظاهر شد و بر اطلاق دویم متفرع است قول حق تعالی در
سوره حجر که میفرماید ولقد اتیناك سبع من المثانی والقران
العظیم در تفسیر عیاشی از مولای ما ابی الحسن ع مرویست که سبع
المثانی را حق تعالی بأحدی از انبیا عطا نفرموده مگر محمد ص و ان سبع
ائمه است که فلك بایشان میگردد و قران العظیم محمد است و
از این حدیث شریف تاویل آیه بنی اسرائیل ظاهر آمد که حق تعالی
میفرماید وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین
که مراد از قران محمد است و ما یتصرف ظاهر ظاهر ماء اطهر وجود
الذی منه حیوة کل شیء است و بر این قرینه کلمه هو است که نزول آیات
و لفظ ولی الله شفاء صدور است و منون بر کل لفظ رحمت است
ولا یزید الظالمین غاصبین حق آل محمد است و دلیل دیگر بر اینکه

نزول قران رحمت است ولواء حمد از قران است که بید رحمت است قول امیر
المؤمنین است که فرمودند انا اصغر من ربی بسنتین و روایت
بصایر الدرجات که حضرت باقر ع فرمودند ان علیا آیة لمحمد وان
محمدا یدعوا الی ولایة علی و قول امیر المؤمنین ای آیة الله اکبر منی
و بر این معنی اشاره سری دارد طوبی لمن عرفه و بر اطلاق سیم متفرع است
روایت تفسیر فرات از احسان عامری که او سؤال کرد از مولای ما
باقر ع از قول حق تعالی ولقد اتیناك سبعا من المثانی والقران
العظیم حضرت فرمود تنزیل آیه چنین نیست اینست و جز این
نیست که چنین نازل شد که ولقد اتیناك سبعا من المثانی
نحن هم ولد الولد والقران العظیم علی بن ابی طالب ع و بر اینمقام
هر که واقف شد بر اسرار آیات چند مطلع گردد مثل قول حق تعالی
قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یاتوا بمثل هذا القران
لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و بر اطلاق
اول نیز این آیه متفرع خواهد بود و آیه ان هذا القران یهدی للتی
هی اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا
و آیه و اذا قرات القران جعلنا بینك وبین الذین لا یؤمنون
بالاخرة حجابا مستورا و قول حق تعالی قال الذین لا یرجون لقائنا

کہ حکایت از انکار کافرین بولایت نمایند کہ کویند ائت بقرآن
غیر هذا او بدله حضرت صادق ع فرمودند کہ کویند بدل علیا
و بر اطلاق چهارم متفرع است روایت عیاشی از حضرت باقر ع در قول
حق تعالی ولقد آتیناك سبعا من المثانی والقرآن العظیم قال سبعه
ائمه والقائم ع و از این بیان ظاهر آمد تاویل دیگر بجهه آیه وننزل
من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
زیرا کہ قائم ع رحمة الله است بر مؤمنین و نقمت و عذابست بر کافرین و هکذا
امیر المؤمنین کان رحیما بالمؤمنین وغلیظا علی الکافرین و مراد بسبع
ائمه مراتب اسماء است زیرا کہ قبضه یاقوت را سبع عقد ثمین است
اول محمد دوم علی سوم فاطمه چهارم حسن پنجم حسین ششم
موسی هفتم جعفر و تتمه اسما تکرار اسماء مذکور است چون این
سبع مثانی را پذیرفت چهارده حاصل آمد هر مقام قیام صدور بر
قیام تحقق است اربعة عشر از این راهست و این یکسر از طرفا و است
و دو لیله اربعة عشر ماه را انقضائی بر این امورات سبعه
چون سبع سموات و سبع ارضین و سبع سیاره و سبع ایام
و سبع اسبوع زمان تمرین طفل فی سبع سنین جهة ایجاد مشیت
و اراده قضا و قدر و اذن و اجل و کتاب و حدود و عقل بر این

سبعه ایست

سبعه است کہ رسول خدا ص فرمودند کہ حق تعالی خلق کرد عقل را از نور
مخزون مکنون در سابق علم خود و بر این مطلع نکردید نه ملك مقرب
و نه پیغمبر مرسل پس کردانید علم را نفس او و فهم را روح او و زهد را
سر او و حیا را چشم او و حکمت را لسان او و رافت را همّ او و رحمت را
قلب او پس او را تقویت فرمودند به چیز بیقین و ایمان و صدق و
سکینه و اخلاص و رفق و عطیه و قنوع و تسلیم و شکر پس فرمود برو
رفت و فرمود بر کرد بر کردید و فرمود بکو کفت الحمد لله الذی لیس له
ضد و لا ند و لا شبه و لا کفو و لا عدیل و لا مثال الذی کل شیء لعظمته
خاضع ذلیل پس حق تعالی فرمود کہ قسم بعزت و جلال خودم
کہ بهتر و بلندتر و عزیزتر و شریفتر از تو کسی را خلق نکردم بسبب تو
توحید کرده خواهم شد و بجهة تو عبادت کرده خواهم شد و
بتو خوانده خواهم شد و بتو امید وار ایمن کردند و بتو خواهند از
عذاب من ترسید و بتو خواهند از منهیات منزجر کردند و بتو تواب
ادراك عقاب خواهند نمود پس عقل بسجده افتاد و هزار سال در
سجده ماند پس حق تعالی فرمود سر بردار و سؤال نما عطا کرده خواهم
شد و شفاعت کن شفاعت تو مقبول است پس عقل سر خود را
برداشت عرض کرد کہ پروردگارا سؤال میکنم از تو کہ مرا شفیع کردانی

در بیان اطلاقات کفر

درکسی که مراد را وخلق کرده پس خطاب الهی جل جلاله آمد بملائکه
که گواه می گیرم شما را ای ملائکه من که من عقل را شفیع کردانیدم
در هر کسیکه در او ورا خلق فرمودم **فصل الحادی والعشر** در بیان اطلاقات
کفر است **اطلاق اوّل** اطلاق کفر است بر کفر جحود و مراد از کفر جحود
انکار ربوبیّت است که گویند خدائی نیست و بهشت و دوزخی نیست
و این صنف از زنادقه است ایشانرا دهریّه نامند و حق تعالی خبر
داده است از مقاله ایشان که میگویند **وما یهلکنا الّا الدّهر**
و این دینی است که از برای خود وضع کرده اند و بهوای خود حق تعالی
در حق ایشان میفرماید **ان هم الّا یظنّون انّ ذلك کما یقولون**
و میفرماید **انّ الّذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم
فهم لا یؤمنون** یعنی بتوحید حق تعالی **اطلاق الثّانی** اطلاق
کفر است بر کفر جحود ایضاً لکن بر سبیل معرفت و مراد از این کفر آنست
که انکار نماید چیزیرا که میداند آن حق است و در نزد او ثابت است
حق تعالی میفرماید **وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلماً
وعلوّا** و میفرماید **وکانوا من قبل یستفتحون علی الّذین کفروا
فلمّا جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین** و حق
تعالی میفرماید **ویعرفون نعمة ثم ینکرونها** **اطلاق الثّالث**

اطلاق کفر است بر کفر نعم و بر این اشاره است قول حق تعالی حکایت از
سلیمان که میفرماید **هذا من فضلی یبلونی ءاشکر ام اکفر ومن
شکر فانّما یشکر لنفسه ومن کفر فانّ ربّی غنیّ کریم** و فرموده است
ولئن شکرتم لازیدنّکم ولئن کفرتم انّ عذابی لشدید و فرموده است
فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون **اطلاق الرّابع**
اطلاق کفر است بر ترك ما انزل الله عزّ وجلّ و بر این اشاره است
قول حق تعالی که میفرماید **واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون
دمائکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم ثمّ اقررتم وانتم
تشهدون ثمّ انتم هؤلاء تقتلون انفسکم وتخرجون فریقاً
منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان وان
یأتوکم اساری تفادوهم وهو محرّم علیکم اخراجهم افتؤمنون
ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلك
منکم** پس کفر ایشان بسبب ترك آن چیزیست که حق تعالی با ایشان
امر فرموده است و نسبت داده است ایشانرا بسوی ایمان و قبول
نفرموده است از ایشان و این ایمان ببعض نفع نخواهد داد مر
ایشانرا پس فرمود **فما جزاء من یفعل ذلك منکم الّا خزی فی
الحیوة الدّنیا ویوم القیمة یردّون الی اشدّ العذاب وما الله**

بغافل عمّا تعملون **اطلاق الخامس** اطلاق کفراست بکفر
برائه براین اشاره است قول حق تعز که حکایت از ابراهیم ع نماید
که میفرماید کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوة والبغضاء
ابدًا حتی تؤمنوا بالله وحده یعنی تبرّا جستم از شما معنی کفرنا
بکم است وحق تعالی در ذکر ابلیس و تبرّا جستن از اولیاء او
از انس در یوم القیمة میفرماید انّی کفرت بما اشرکتمونی من
قبل و میفرماید که انّما اتخذتم من دون الله اوثانا مودّة
بینکم فی الحیوة الدّنیا ثمّ یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض
ویلعن بعضکم بعضا یعنی تبرّا جست بعضی از شما از بعضی
دیگر از کفر جحود است قول حق تعالی که میفرماید وقل الحقّ من ربّکم
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر کفر اوّل که کفر جحود
ربوبیت است تعبیر از انکار حضرت قدس کرد در مقامات
اربعه دیگر از کفر که کفر است که با نکار مقامی از مقامات حق تع
جاری شود و اصول کفر سه چیز است حضرت صادق ع فرمودند
که اصول کفر حرص است واستکبار وحسد اما حرص چون حق
تعالی حضرت آدم ع را نهی فرمود از شجر حرص او را واداشت بر تمنای
آن واکل از آن امّا تکبر چون حقتعالی ابلیس را امر فرمود بسجده آدم

تکبر او را واداشت بابی کردن واما حسد پس واداشت قا
هابیل مظلوم را بشهادت رسانید، و رسول خدا
ارکان کفر چهار است ظلم وانکار وسخط
که اول چیزی که بان حق تعالی را معصیت شده است
دنیا حب ریاست حب طعام حب نوم حبّ راحت
مظاهر اینها در اخلاط اربعه است که مماثل عناص
حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که حقتعالی چ
میانه ماء وعذب فرات که انبیا و مرسلین وعب
وائمه دعاة بسوی جنّة از او مخلوقند و میانه م
که جبارین و فراعنه وعتاة اخوان شیاطین وائم
نار از ان مخلوقند واین دو اب یکپارچه از طین
فرمود بملائکه اربعه یعنی شمال ودبور وص
که در او بزنند جولان در آورند براین یکپارچه ز
کردند و آن طین را مستعد خلق ونشو نمودند پس اجزا
پس طبایع اربعه که ریح ومره ودم وبلغم است در ا
پس ملائکه اربعه مذکوره بجولان در آوردند این
طبایع اربعه در او جاری ساختند پس ریح از ط

شمال است وبلغم از طبایع اربعه در بدن از ناحیه صبا است ومره از
طبایع اربعه در بدن از ناحیه دبور است ودم از طبایع اربعه در
بدن از ناحیه جنوب است پس استقلال وتکمیل بجهة بدن
حاصل آمد واز ناحیه ریح حب حیوة وطول امل وحرص لازم آمد
واز ناحیه بلغم حب طعام وشراب ونرمی وملاذ لازم آمد
واز ناحیه مره غضب وسفه وشیطنت وتجبر وتمرد وتعجیل
لازم آمد واز ناحیه دم حب نساء ولذات ورکوب محارم و
شهوات لازم آمد ومراد از ریح ممکن است که صفرا باشد بجهة حلوت
وسرعت تاثیر او وا ریح نامیدند ومحتمل که مراد از آن روح
حیوانی باشد ومراد از مره صفرا وسودا جمیعا بوده باشد
همچنانکه اطلاق میشود المرة الصّفراء والمرة السّوداء وآنچه
مستفاد از روایات است اطلاق ریح میشود بر مره سوداء
وبر روح حیوانی واین قبضات اربعه معدن اصول کفر گردید
اگر شخصی از ظاهر باب وصورت انکار مخلوق گردد واگر از باطن
باب یعنی صورت اجابت خلق شود قبضات اربعه معدن
اصول ایمان گردند یعنی خوف ورجا وتوکل ومحبت از ایشان
حاصل گردد واین چهار ارکان دین اند همچنانکه ارکان وبنیان جسد

صفراء وسوداء ودم وبلغم است پس معدن خوف ترکیب مره سوداء است
زیراکه سوداء بارد ویابس است همچنین خوف بارد ویابس است که بر آن
شهوات را به برودت خود دفع کند وبیبوست خود بخشکاند تحریک
جوارح را از معصیت الهی ومعدن رجا در ترکیب مره صفرا است زیراکه
صفرا حار ویابس است همچنین رجا حار ویابس است بحرارت خود نشاط
بجهة عبد حاصل آید تا اینکه در وجود خود احساس حرارت نماید در
جسد در طاعت الهی وبیبوست خود جوارح را محکم باتیان اجتهاد
ونفی تسویف وکسل ومعدن توکل در ترکیب بلغم است زیراکه
بلغم رطب وبارد است همچنین توکل رطب وبارد که برطوبت آن
عبد قناعت بقلیل نماید وبکثرة غنی وبرودة آن ترک نماید عبد
مشقت وتکلف را در طلب معاش واستفاده راحت نماید در
فوت مال وثروت ومعدن محبت در ترکیب دم است زیراکه
دم حار ورطب است همچنین است محبت حار ورطب است
که برطوبت آن قوت یابد عبد در طاعت حق تعالی وبحرارة آن
نشاط وسرور یابد در مراتب هر یک از این اربعه مرتبه غیر مراتب آن
دیگر است پس بخوف حق تعالی ظاهر ساخت عبد را از انجاس مشرکین
وریب مرتابین وبرجا زینت داد خلق را بطاعت مطیعین وحسا

محسنين وبتوكل غنى ساخت مؤمنين را ازخلايق اجمعين وفارغ ساخت
ايشانرا ازهموم راغبين وبمحبة توجه ايشانرا بسوى خود نمود وزينت داد
ايشانرا وبربساط تا اينكه صلاحيت زيارت ورؤيت محبوب هم رسانيد
في مقعد صدق عند مليك مقتدر حق تعالى ميفرمايد وجوه يومئذ
ناظرة وميفرمايد كه ربنا اننا سمعنا مناديا ينادى للايمان
ان آمنوا بربكم فآمنا **فصل الثانى والعشرون** در بيان اطلاقات
امة است **اطلاق اول** طلاق امة است بر مذهب حق تعالى
كان الناس امة واحدة يعنى بر مذهب واحد **اطلاق الثانى**
اطلاق امة است بر جماعتى از ناس حق تعالى ميفرمايد وجد عليه الرحمة
من الناس يسقون) يعنى جماعتى از ناس را **اطلاق الثالث**
اطلاق امة است بر واحد حق تعالى ميفرمايد ان ابراهيم كان امة
قانتا لله حنيفا **اطلاق الرابع** اطلاق امة است بر اجناس
جميع حيوان حق تعالى ميفرمايد وان من امة الا خلا فيها نذير
وميفرمايد وما من دابة فى الارض ولا طاير يطير بجناحيه
الا امم امثالكم **اطلاق الخامس** اطلاق امة است بر امة محمد
حقتعالى ميفرمايد وكذلك ارسلناك فى امة قد خلت من
قبلها امم واين امة رسول محمد است **اطلاق السادس**

اطلاقات امة

اطلاق

اطلاق امة است بر وقت حق تعالى ميفرمايد وقال الذين نجا منهما
وذكر بعد امة يعنى بعد از وقتى وميفرمايد ولئن اخرنا عنهم
العذاب الى امة معدودة وباين وقت را قصد فرموده ::
اطلاق السابع اطلاق امة است بر خلق كلهم حق تعالى مى
فرمايد وترى كل امة جاثية وكل امة تدعى الى كتابها
وميفرمايد يوم ندعوا نبعث من كل امة طيبا ودر حديث نشست
كه حضرت رسول فرمودند كه اگر نبود كه كلاب امتى از امم
ميباشند هر آينه امر مينمودم بقتل ايشان **اطلاق الثامن**
اطلاق امة است بر دين حق تعالى ميفرمايد در كلام خود كه
انا وجدنا آبائنا على امة **اطلاق التاسع** اطلاق
امة است بر قامة در لغت عرب گفته ميشود فلان حسن
الامة يعنى قامة **اطلاق العاشر** اطلاق ميشود بر جماعتى
كه جمع شوند بر امر واحدى يا دعوة واحدة يا طريقه واحده يا زمان
واحده يا مكان واحدى **فصل الثالث والعشرون** در
بيان اطلاقات يوم است **اطلاق اول** اطلاق يوم است
بر ماء **اطلاق الثانى** اطلاق يوم است بر ظلمه **اطلاق
الثالث** اطلاق يوم بر نور **اطلاق الرابع** اطلاق يوم

اطلاقات يوم

برعرش اطلاق الخامس طلاق یوم است بر عقیم اطلاق
السّادس طلاق یوم است بر نار و متفرع بر این اطلاقات قول
حقّ تعالی که میفرماید وهو الّذی خلق السّموات والارض
فی ستّة ایّام وکان عرشه علی الماء حضرت امام محمّد باقر ع
فرمودند که این در ابتدای خلق بود که الرّبّ تبارک وتعالی
خلق فرمود هوا را پس خلق فرمود قلم را و قلم را امر نمود که جاری
شو عرض کرد که بچه چیز جاری شوم فرمود بما هو کائن پس خلق
نمود ظلمت را از هوا و خلق نمود نور را از هوا و خلق فرمود ماء را
از هوا و خلق نمود عرش را از هوا و خلق نمود عقیم را از هوا
و او ریح شدید است و خلق فرمود نار را از هوا پس خلق فرمود
کل خلایق را از این شش چیزی که مخلوق از هوا میباشند اطلاق
السّابع اطلاق یوم بر ابتدای خلق اطلاق الثّامن اطلاق
یوم است بر انقضای خلق و متفرّع بر این است قول حق تعالی
أئنّکم لتکفرون بالّذی خلق الارض فی یومین یعنی در دو
وقت ابتداء خلق و دو وقت انقضاء خلق آن بوده باشد یعنی
یوم الوجود والماهیّة و یوم المادة والمثال اطلاق التّاسع
اطلاق یوم است بر یوم الرّبیع اطلاق العاشر اطلاق یوم است

بر یوم الصّیف اطلاق الحادی والعشر اطلاق یوم است بر یوم
الخریف اطلاق الثّانی والعشر اطلاق یوم است بر یوم الشّتاء
و متفرع بر این ایام است قول حقّ تعالی که میفرماید اربعة ایّام
سواء للسّائلین فرمودند که مراد از این ایّام اربعه ایّام الثّمانی است
که حق تعالی در آن ایّام ایجاد و قواء عالم نماید از ناس و بهایم و حشرات
ارض آنچه در بحر و برّند از خلق و میوه و نباتات و اشجار و آنچه
در آن معاش کل حیوان است که بهار و خریف و صیف و شتا است
اطلاق الثالث والعشر اطلاق یوم است بر یوم ظهور قائم ع
اطلاق الرّابع والعشر اطلاق یوم بر یوم الکرة و یوم القیمة
و متفرع بر این ایّام ثلثه است قول مولینا باقر ع که فرموده است
ایّام الله ثلثه یوم قیام القائم و یوم الکرّة و یوم القیمة
و متفرع بر یوم اوّل است ذهاب ظلمة و وضع ید الله علی راس
العباد و اجتماع عقولهم یعنی همه کلاً من سبعه و بر یوم ثانی تمام
حساب قال انّ الّذی یلی حساب الخلایق فی کربة و بر یوم ثالث
بعث الی الجنّة او بعث الی النّار و الشّفاعة والمراد بها ظهور الحق و رجوع
الآثار الی الاصول قال تع بلی یوم ندعوا کل اناس بامامهم هم
والمنکر بالحق بظاهر الباب والمؤمن بباطنه من عرف الشّفاعة الکبری

بعرف ما قلنا اطلاق الخامس والعشر اطلاق یوم است بر یوم تولد اطلاق
السادس والعشر اطلاق یوم است بر یوم الموت اطلاق السابع والعشر
اطلاق الیوم بر یوم البعث حق تعالی میفرماید که یوم یلد و یوم یموت
و یوم یبعث حیًّا بر ایام خلق ثلثه یعنی ایام متعلقه است بمخلوقات
اطلاق الثامن والعشر اطلاق یوم است بیوم الاحد که او یوم النطفه است
در جنین نوم و یوم العقل الاول و در دهر و یوم الوجود است در
عالم و یوم ابونا آدم ع اطلاق التاسع والعشر اطلاق یوم است
بر یوم الاثنین و او یوم العلقه است در جنین و یوم العقل الاول است
در دهر و یوم الوجود است در عالم و یوم ابونا آدم ع اطلاق العشرین
اطلاق یوم است بر یوم الاثنین و او یوم العلقه است در جنین و یوم
نفس الکلیه است در دهر و یوم الماهیة در عالم و یوم نوح نبی
آدم ثانی است اطلاق الحادی والعشرون اطلاق یوم است
بر یوم الثلاثا که آن یوم المضغه است در جنین و یوم الطبیعة
کلیه است در دهر و یوم فصل ربیع است در عالم و یوم خلیل الرحمن
ابراهیم است ع اطلاق الثانی والعشرون اطلاق یوم بر یوم الاربعا
و یوم العظام است و [illegible] جنین و یوم ماده کلیه است در دهر و یوم
فصل الصیف است در عالم و یوم موسی کلیم الله است اطلاق الثالث

والعشرون

والعشرون اطلاق یوم است بر یوم الخمیس و یوم تکسی العظام است
در جنین و یوم مثال است در دهر و یوم فصل خریف است در عالم و یوم
عیسی نبی است اطلاق الرابع والعشرون اطلاق سیم بر یوم الجمعه و آن
یوم انشا خلق آخر است در جنین و یوم الجسم است در دهر و یوم فصل
الشتا است در عالم و یوم نبینا محمد است چون عالم کبیر بر طبق عالم صغیر است
و بالعکس پس نطفه عالم در حین ایجاد آدم ع و او است اول حرارة
واقعه در عالم بعد از کمال استیلاء برودت و رطوبت مخلوطه برودت
و یبوست حاصل از ظلمة و باد حامل این حرارة و نار نزج شریعت آدم است
پس کینونات خلق اصلاح بدو کیرند و طبایع خلق نضج یافت تا اینکه
ترقی بسوی مرتبه علیا نمود مانند نطفه که بحرارة رجل و بحرارت رحم
تربیت یابد و نضج کیرد تا اینکه علقه شود پس موضوع بالکلیه تغییر
یابد تا اینکه مستوجب حرارة اقوی و نضجی اتم کردد پس احکام نطفه
نسخ پذیرد و حکم علقه ناسخ ظاهر آید و این قول زمان نوح نبی است
و هکذا بشریعت جدیده تا اینکه نسخ پذیرد چون علقه مضغه
کردد ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و این
مقام شریعت ابراهیم است که مقام عظام شریعت موسی و مقام
تکسی العظام کما شریعت عیسوی و مقام انشا خلقا آخر و مقام محمدی

اینست که شریعت وباقی است تا ملاذ ثانی واوست مقام تامیت
ومیفرماید لا نبیّ بعدی وتفصیل این بیان در اسرار الحسینیه
مذکوراست هرکه خواهد بیابد در او رجوع نماید وان رساله
منفرد است در مجمل اعتقادات حقه که مستنبط از طریق آل محمد است
بطریق باطن وظاهر فصل الرّابع والعشر در بیان اطلاق
حیوة است اطلاق اوّل اطلاق حیوة است برقائم ع اطلاق الثانی
اطلاق حیوة است بر علی اطلاق الثّالث اطلاق حیوة است بر تلاوت
حق تعالی در سوره حدید میفرماید که اعلموا انّ الله یحیی الارض
بعد موتها اطلاق الرّابع اطلاق حیوة است بر ابتداء خلق انسان
حق تعالی میفرماید ونفخت فیه من روحی ومراد از این روح روح
مخلوق است که حق تعالی خلق فرموده ودر انسان جاری ساخته است
اطلاق الخامس اطلاق حیوة بر نباتات ارض حقتعالی میفرماید
یحیی الارض بعد موتها وارض میّت آن زمین است که گیاه ندارد
پس زنده ساختن او انبات آن اطلاق السادس اطلاق حیوة است
بر ماء وجود وماء علوم حقتعالی میفرماید ومن الماء کلّ شیءٍ حیّ
اطلاق السّابع اطلاق حیوة است بر دخول جنّة قوله تعالی میفرماید
استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم یعنی خلود در بهشت

ودلیل براین قول حق تعالی است که میفرماید وانّ الدار الاخرة
لهی الحیوان لو کانوا یعلمون اطلاق الثّامن اطلاق حیوة است
بر انداد من دون الله حق تعالی میفرماید ذلك بانّهم استحبّوا الحیوة
الدّنیا علی الاخرة یعنی اختیار نمودند انداد را یعنی معارضین با طاهرین
را آخرت یعنی بر امیر المؤمنین ع اطلاق التّاسع اطلاق حیوة است
بروح الایمان حق تعالی میفرماید که من عمل صالحًا من ذکر او
انثی وهو مؤمن فلنحیینّه حیوة طیّبة ولنجزینّهم اجرهم
باحسن ما کانوا یعملون ودلیل براین است قول حقتعالی وایّدناهم
بروح منه اطلاق العاشر اطلاق حیوة است بروح الشّهوة
اطلاق الحادی والعاشر اطلاق حیوة است بر روح المدرّج یعنی روح
البدن واطلاق حیوة است بروح القوة فصل الخامس والعشر
در بیان اطلاقات موت برجورا اطلاق اوّل اطلاق موت است
بر قلب ناسی حق تعالی میفرماید که اعلموا انّ الله یحیی الارض بعد
موتها اطلاق الثّانی اطلاق موت است بر انواع عذاب حق تعالی
میفرماید ویاتیه الموت من کلّ مکان وما هو بمیّت فصل
السادس والعشر در بیان اطلاقات ارض اطلاق اوّل اطلاق ارض
بر ارض نفوس اطلاق الثّانی اطلاق ارض است بر ارض عادات

اطلاق الثالث اطلاق ارض ست بر ارض طبع اطلاق الرابع
اطلاق ارض است بر ارض شهوة اطلاق الخامس اطلاق ارض است
بر ارض طغیان اطلاق السادس اطلاق ارض است
بر ارض الحاد اطلاق السابع اطلاق ارض است بر ارض
شقاوت ومتفرع براین مقام است درکات نار
اعنی جحیم ولظی وسقر وحطمه وهاویه وسعیر وجهنم پس جحیم تحت
ارض دنیا است یعنی ارض نفوس ولظی تحت ارض ثانیه است یعنی
ارض عادات وسقر تحت ارض ثالثه است یعنی ارض الطبع وحطمه
تحت ارض رابعه است یعنی ارض الشهوة وهاویه تحت ارض
خامسه است یعنی ارض الطغیان وسعیر تحت ارض سادسه است
یعنی ارض الحاد وجهنم تحت ارض سابعه است یعنی ارض الشقاوة
و وهب منبه ابواب سبعه نار را باین قسم روایت نموده است
الاول الشرك الثانی الشك الثالث الغفلة الرابع الشهوة
الخامس الشقاوة السادس الرغبة فی الدنیا السابع الانس بغیر الله
واین است بیان اراضی ملعونه اما بحرهائی که در این اراضی میباشند
ومحیطه بر ایشان است هفت بحر است بحر محیط بارض نفوس بحر خطیئات
وعبد غریق است در این وبحر الشهوات محیط است بر ارض عادات

وبحر الرغبة بارض الطبع وبحر الریا والسمعه بارض الشهوة وبحر
الحرص بارض الطغیان وبحر الامل بارض الحاد وبحر الغفلة
بارض الشقاوة ونجاة عبد از بحر خطیئة بندامت واستغفار
واقلاع است ونجاة عبد از بحر شهوات بذکر عاقبت وخوف
خاتمه وسؤال رب در قیامة ونجات عبد از بحر رغبه است
بذکر فناء دنیا وبذکر زوال دنیا من واحد الی اخر وذکر قول
نبی ص فی حلالها حساب وفی حرامها عقاب ونجات عبد
از بحر ریا بذکر بطلان عمل است بریا وضعف خلق در نفع
وضرر وذکر قول حقتعالی فمن کان یرجوا لقاء الله الایة ونجاة
از بحر حرص بذکر ادم است در جنین که حرص ورا داخل
سد و سبب خروج از جنة گردید وذکر حرمان حریص وذکر
متفرق شدن مالی که در او همراه جمع نموده وبحرص تحصیلش
کرده در نزد مردن ونجاة از بحر امل وارزوها بذکر اخذ
ملك الموت است من ساعة الی ساعة وذکر ارباب ارزوها
که بارزوی خود نرسیدند وذکر قبر وظلمت ان ونجاة از غفلت
باجتماع قران وتفسیر او است وبذکر سنت وتاویل واست
وذکر اینکه الرب والملئکه غفلت بجهة ایشان نیست اطلاق

التاسع اطلاق ارض است بارض یقین اطلاق العاشر اطلاق
ارض بارض احسان اطلاق الحادی والعشر اطلاق ارض است
بارض قلق وسهر وسهاد و بیداری اطلاق الثانی والعشر اطلاق
ارض است بارض رضا اطلاق الثالث والعشر اطلاق ارض بارض
حسرت اطلاق الرابع والعشر اطلاق ارض است بارض تصدیق
اطلاق الخامس والعشر اطلاق ارض است بارض قرآن واین اراضی
سبعه اراضی جنت است وبراین هفت ارض نیز هفت محیط است
بحر المعرفه بحر محیط است بر ارض یقین بحر المحبة محیط است بر ارض
احسان تا اینکه بمحبوب رسد بحر الشوق محیط است بارض قلق و
براین ارض جاری گردد تا اینکه برؤیت عزیز برسد بحر الاخلاص
جاری در ارض تصدیق ومحیط براوست تا اینکه صاحبش را
بکرامة الله برساند وبحر الانس محیط بارض القرآن است دراین
جاری است تا اینکه اورا بلقاء رحمن برساند واراضی سبعه ولی
اضداد وانداد سبعه اخیره اند اطلاق السادس والعشر اطلاق
ارض است بر صور علمیه حق تعالی انا نأتی الارض ننقصها من
اطرافها قال ع بموت العلماء یعنی ارض منتهی میشود بسوی
صور علمیه اطلاق السابع والعشر اطلاق ارض است بر هیولای سافلی

بالنسبة

بالنسبة بعالی آن اطلاق الثامن والعشر اطلاق ارض است بر محدث
کرمتی حق تعالی میفرماید که الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض
نتبوأ من الجنة حیث نشاء فصل السابع والعشر اطلاقات سماء است
اطلاق اول اطلاق سماء است بر سماء دنیا یعنی سماء الحیوة
اطلاق الثانی اطلاق سماء است بر سماء ثانیه یعنی سماء
فکر اطلاق الثالث اطلاق سماء است بر سماء ثالثه یعنی سماء
خیال اطلاق الرابع اطلاق سماء است بر سماء رابعه یعنی
سماء وجود اطلاق الخامس اطلاق سماء است بر سماء خامسه یعنی
سماء وهم اطلاق السادس اطلاق سماء است بر سماء سادسه
یعنی سماء علم اطلاق بر سماء سابعه یعنی سماء عقل اطلاق السابع
اطلاق سماء بر هر عالی بالنسبه بسوی سافل آن وسماء دنیا واسم او رقیع است
واو برنگ دخان است وسماء ثانیه اسم او فیزوم است ورنگ
مس است وسماء ثالثه اسم او ماروم است وبرلون شبه است
یعنی روی سماء رابعه اسم او ارفلون است وبرلون فضه است
سماء خامسه اسم او امیعون است وبرلون طلا است سماء
سادسه اسم او عروس است واو از یاقوت سبز است وسماء سابعه
اسم او عجما است واو از دُرّ سفید است ومتفرع براین مقام است

اطلاق سماء

درجات جنّة از جنّة الفردوس وجنة عالیه وجنّة النّعیم وجنّة
عدن وجنة دار المقامه وجنّة دار الخلد وجنّة المأوی وجنّة دار
السّلام وهر بهشتی بسمائی خلق شده است پس بهشت اوّل فوق
اسمان اول یعنی فوق سمأ دنیا ودر خلال ثانیه وجنّة دوّیم فوق سمأ
ثانیه است در خلال ثالثه وجنّة ستیم فوق سمأ ثالثه است در
خلال رابعه وجنّة چهارم فوق سماء رابعه است در خلال خامسه
مخلوق است وجنّة پنجم فوق سماء خامسه است در خلال
سادسه وجنّة ششم فوق سماء سادسه است در خلال سابعه
وجنّة هفتم فوق سماء سابعه است در خلال کرسی وجنّت
ثامنه فوق کرسی است ودر خلال عرش است ومثل این مثل
بودن است الآن روی زمین در خلال هوا پس هر بهشتی بالای اسمانست
وبراین اشاره است قول حقتعالی که میفرماید لا یفتح لهم ابواب
السّماء ولا یدخلون الجنّة واین سموات اراضی جنّت اند وحق
تعالی این معنی را از ایشان حکایت نموده است که کویند الحمد لله الّذی
صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوّأ من الجنّة حیث نشأ ودر تحت
سماء میباشند که ایشان را سایه افکند همچنانکه مرویست که بهشت
اراضی ان کرسی است وسقف ان عرش رحمن است ومیانه اینکه

کفتیم ایشان

ایشان کفتیم اسمان از دخان وماء است وبهشت در اوست ومیانه
اینکه ایشان در او ساکن خواهند کفت که چون اسمان
از دخان وماء شد مانند بخار خواهد بود چکونه اجسام ثقیله را
حامل خواهد کردید زیراکه در جواب میکوئیم که حامل اجسام ثقیله
ارض نیز نیست بلکه حامل کل خداست واو حامل است انچیزیرا
که مثل بخار والطف از ان است ایا نمی بینی که مؤمن چون بصفت
ظاهر وباطن خود را پاک نمود از کناهان بر روی اب وهوا راه میرود
وحقتعالی میفرماید اولم یروا الی الطّیر مسخّرات فی جوّ السّماء
ما یمسکهنّ الّا الله ومیفرماید که رفع السّماء بغیر عمدٍ
ترونها چون اطلاقات ومراتب سما وارض مشخص شد بدانکه
ادمی را دو خلقت است اجسامی سماوی واجسادی ارضی
واما خلقت اجسامی سماوی پس مذکور شد که وجود او حاوی این
سبعه است از حیوة وفکر وخیال ووجود ووهم وعلم وعقل
واما خلقت اجسادی ارضی پس حقتعالی خلق فرمود سر ادم را
از زمین اول وکردن اورا از زمین ثانی ودستهای اورا از زمین
ثالثه وصدر اورا از زمین رابعه وبطن وظهر اورا از زمین
خامسه فخذ وذکرها وعجز اورا از ارض سادسه ساقها وقدمهای

اورا از زمین سابعه و امّا صورت انسانی پس حقتعالی مصوّر کردانید
آدم را از صور اقالیم سبعه پس سر آدم را خلق نمود از تربت کعبه
و کردن اورا از تربت بیت المقدّس و صدر اورا از تربت منا و بطن و
ظهر اورا از تربت هند و دستهای اورا از تربت مشرق و پاهای
اورا از تربت مغرب و جلد و عظم و لحم و عصب و عروق
اورا از سایر تراب از سفید و سرخ و زرد پس در جسد آدم
حقتعالی چهار چیز جاری ساخت از رطب و یابس و حار و بارد
و این بجهت آن است که جسد در خاک و آب خلق کردید و نفس در او
جاری شد یعنی خون و روح پس یبوست هر جسد که از قبل تراب است
و رطوبه از قبل ماء و حرارت از قبل نفس و برودت از قبل روح
پس خلق فرمود حق تعالی در جسد بعد از این چهار چهار نوع
از خلق خود که هلاک جسد اند یعنی مرّه سودا و مرّه صفرا
و دم و بلغم پس بعضی از اینها را در بعضی دیگر ساکن مسکن
یبوست را در مرّه سوداء و رطوبت را در مرّه صفراء و حرارت را
در دم و برودت را در بلغم پس در هر جسدی که این چهار
معتدل کردد صحتش کامل و بنیانش معتدل کردد اکر یکی
از اینها بر این دیگری زیادتی نماید یا نقصان پذیرد سقم و

مرض و آفات داخل بدن کردد و اخلاق بنی آدم از این چهار است
عزم از تراب و لین از ماء و حدّت از حرارت و اناءت از برودت
پس کسی که اخلاقش معتدل کردید عازم در امر میباشد و لین
در عزم و حاد در لین متانی در حدّة احدی در اخلاط
او غلبه بر آن دیکر ننماید بلکه جمیع خلاقش معتدل و مستقیم است
بدانکه و آفات جسد عنصری انسان هفت است اوّل جوع دوّیم ظما
سیّم حرّ چهارم برد پنجم وجع ششم خوف هفتم موت
و مقام صدر از جسد است او است محل وساوس و انشراح قول
حقتعالی میفرماید الّذی یوسوس فی صدور النّاس
میفرماید افمن شرح الله صدره للاسلام و ناچار است
از برای مؤمن که توسل بحق تعالی جوید که صدر اورا منشرح کرداند بنور
ایمان و اسلام پس چون قلب نورانی کردد مانند سراجی خواهد بود
و این نور مثل نار است و معلوم است اینکه کسی که بخواهد سراجی
بر افروزد محتاج است بهفت چیز اوّل چقماق دوّیم سنک سیّم
حراق چهارم کبریت پنجم چراغ ششم فتیله هفتم دهن پس بنده
چون طلب نور نماید یعنی انشراح صدر محتاج است بسوی این هفت چیز
پس لابد است اورا اوّلا تحصیل نماید چقماق مجاهده را حق تعالی میفرماید

والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا تجرّ تضرّع را قال تع
ادعوا ربّکم تضرّعًا وخفیة تخراق منع هوی را قال تعالی
ونهی النفس عن الهوی کبریت انابت را قال تعالی وانیبوا
الی ربّکم وملطح سازد رؤس این خشبات را بکبریت توبوا الی
مسرجهٔ صبر را قال تعالی واستعینوا بالصّبر والصّلوة
فتیلهٔ شکر را قال تعالی لئن شکرتم لازیدنّکم دهن رضا را
کما قال تعالی صبر لحکم ربّك یعنی راضی شو بقضای پروردگار
خود بعد از تحصیل این ارادت تعویل واعتماد بر اینها مکن
بلکه سزاوار او است اینکه طلب مقصود نمائی مکرر از حضرت
حق ما یفتح الله للنّاس من رحمة پس طلب نمای مقصود
خود را بخضوع وخشوع وخشعت الاصوات للرّحمن فلا تسمع
الّا همسًا پس در آنوقت بلند کن دست تضرّع وسؤال کن ربّ اشرح
لی صدری تا اینکه جواب قد اوتیت سؤلك یا موسی بشنوی
وبدانکه آدمی مخلوق است در ده قبضه نه قبضه از افلاك و
یك قبضه از تراب ارض قبضهٔ از محدّد الجهات قلبش مخلوق است
از قبضه فلك کرسی صدرش از او مخلوق است قبضه از فلك
زحل عقلش از او مخلوق است قبضهٔ از فلك شمس وجودش

از او مخلوق است قبضه از فلك مشتری علمش از او مخلوق است قبضه
از فلك زهره خیالش از او مخلوق است قبضهٔ از فلك عطارد
فکرش از او مخلوق است قبضهٔ از فلك مریخ وهمش از او مخلوق است
قبضهٔ از فلك قمر حیالش از او مخلوق است قبضه از ارض جسدش
از او مخلوق است ذلك تقدیر العزیز العلیم واحکام جسد از صحیح
مجملا در اطلاقات نفس گذشت **فصل الثامن والعشرون** در
بیان اطلاقات ماء است **اطلاق اوّل** طلاق ماء است بر مائیکه
معروف است یعنی ماء عنصر **اطلاق الثانی** اطلاق ماء است
بر مائی اینچنانیکه عرش بر او ست قال تعالی وکان عرشه علی الماء
ومراد از این ماء باب سور است یعنی بابی که باطنه فیه الرحمة وظاهره
من قبله العذاب **اطلاق الثالث** طلاق ماء است بر ماده جسمانیست
اینچنانیکه خلق شده است جهل کل از او واو را ماء گویند بجهة قبول
نمودن او مرتشکلات ما لا نهایة له را او وست ملح اجاج **اطلاق
الرابع** اطلاق ماء است بر علم حق تعالی میفرماید انّا صببنا الماء
صبًّا ای لعلم **اطلاق الخامس** طلاق ماء است بر وجود قال تعالی
ومن الماء کلّ شیء حیّ در توحید صدوق از سادات ما آل محمّد
مرویست که بود خدا وهیچ نبود پس حق تعالی خلق فرمود چیزیرا که همه

اشیاء را از او پدید آورد و او ماء است و این ماء است که اطلاق
کرد بر مشیة الله خلق الله المشیّة بنفسها ثمّ خلق الأشیاء
بالمشیّة و هو عقل کلّی که فرمودند العقل ملك له رؤس بعدد
الخلایق و لواء الحمد وجود المطلق هنالك مظهر الولایة لله الحق
فافهم و انتبه لتصل الی اصل المعانی المودعة فی غیاهب الاشارات

فصل التاسع و العشر در بیان اطلاقات هواست **اطلاق اوّل**
اطلاق هواست بر عنصر معروف یعنی کرهٔ هوا که فوق ماء عنصر است
اطلاق الثانی اطلاق هواست بر نفس رحمانی یعنی مرتبهٔ ثانیه
از مشیّة **اطلاق الثالث** اطلاق هواست بر فضای امکان **اطلاق
الرابع** اطلاق هواست بر ما فی الدهر **اطلاق الخامس** اطلاق
هواست بر طبایع و متفرّع بر اطلاق ثانی و ثالث آن حدیثیکه در
تفسیر ایّام ستّه گذشت که فرمودند انّ الربّ تبارك و تعالی خلق
الهواء ثمّ القلم پس امر فرمود قلم را که جاری شو عرض کرد بچه چیز فرمود
بما هو کائن پس خلق نمود ظلمت را در هوا و نور را در هوا و ماء را
از هوا و عرش را از هوا و عقیم را از هوا و نار را از هوا و خلق نمود
خلایق را کلّهم از این ستّه مخلوقه از هوا **فصل العشرون**
در بیان اطلاقات ریح است **اطلاق اوّل** اطلاق ریح است

بر ریح مهیّجه سحاب قال الله تعالی هو الذی یرسل الرّیاح بشراً بین یدی رحمته
اطلاق الثانی اطلاق ریح است بر سحاب بموضع معین قال الله
تعالی **فسقناه الی بلد میّت** **اطلاق الثالث** اطلاق ریح است
بر ریح واقفه تحت سحاب **اطلاق الرابع** اطلاق ریح است بر ریح
واقع در فوق سحاب و این دو ریح میفشارند سحاب را بجهة باریدن
قال تعالی **و انزلنا من المعصرات ماءً ثجّاجاً** این ریاح اربعه در
هواست متعلّق است بسحاب **اطلاق الخامس** اطلاق ریح است
بر ریح صرصر **اطلاق السادس** اطلاق ریح است بر ریح عقیم قال
تعالی فی سورة الحاقة **فامّا عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة
و سخّرها علیهم سبع لیالی و ثمانیة ایّام** قال تعالی فی سورة
الذّاریات **و فی عاد ارسلنا علیهم الرّیح العقیم** و این دو ریح
مختصّ برّ و بوادی است و داخل بحار نمیگردند **اطلاق السّابع**
اطلاق ریح است بر ریح طیّبه که کشتی بر او جاری بنهج مطلوب در
عرف عام باد مراد ش گویند و اطلاق ریح است بر ریح عاصف که بجهة
طوفان کثرة امواج آید و بر این دو ریح اشاره است قول حق تعالی که
میفرماید در سوره یونس **هو الذی یسیّرکم فی البرّ و البحر حتّی اذا
کنتم فی الفلك و جرین بهم بریح طیّبة و فرحوا بها جائتها ریح**

عاصف وجاءتهم الموج من كل مكانٍ وظنّوا انّهم احيط
بهم دعوا الله الآية اطلاق الثامن اطلاق ريح است بريح
قاصف وبراين ريح اشاره است قول حقتعالی در سوره بنی اسرائیل که می
فرماید ام امنتم ان يعيدكم فيه تارة اخرى فيرسل عليكم قاصفاً
من الريح فيغرقكم بما كفرتم اين رياح ثلثه مختص بحارند وبه بر بيرون
نيايند چهار ريح ديكر غير رياح مذكور در نفس انسان است
اطلاق التاسع اطلاق ريح است بريح ثمره طعام وشراب اطلاق
العاشر اطلاق ريح است بريح مقسم در معده اطلاق الحادی
والعشر اطلاق ريح است بريح موصله كه حصّه هر عضوى بدان
عضو رساند اطلاق الثانی والعشر اطلاق ريح است بريح
دافعه مضار كه مضار را از انسان دفع نمايد اين رياح در ربعه مختص
بانسان وظاهر امد اخلاط اربعه را اطلاق ريح بر يكى از ايشان
كردن مرويست كه انچه بلفظ رياح است در قران ان رحمت است
وانچه بلفظ ريح است پس ان عذاب است ورياح رحمت ناشرات است
وذاريات والمرسلات ومبشرات است وريح عذاب عقيم است
وصرصر كه در بر بند وعاصف وقاصف كه در بحر بند فصل الحادی
والعشرون در بيان اطلاقات نار است اطلاق اول اطلاق نار است

بركره اثير اطلاق الثانی اطلاق نار است بنار كوكب اطلاق ثالث
اطلاق نار است بنار اخرت اطلاق الرابع اطلاق نار است
بنار برزخ اطلاق الخامس اطلاق نار است بنار حجر اطلاق
السادس اطلاق نار است بنار شجر اخضر اطلاق السابع
اطلاق نار است بنار مستحيل ازهوا اطلاق الثامن اطلاق
نار است بنار عشق اطلاق التاسع اطلاق نار است بنار مشيّة
اطلاق العاشر اطلاق نار است بنار ارادت اطلاق الحادی
والعشر اطلاق نار است بنار فقر اطلاق الثانی والعشر
اطلاق نار است بنار حرمان واطلاق نار است بنار هجران وبنار
تكليف ونار ولايت با اطلاق اول متفرّع است قول نبی م كه فرمودند
كه حق تعالی نازل ساخت در دنيا سه بركت را بركت ماء ونار روشن
وبر دويم قول حقتعالی ميفرمايد در سوره ملك ولقد زيّنّا
السّماء الدّنيا بمصابيح وجعلناها رجوماً للشّياطين
وبر سيّم قول حق تعالی وما ادريك ما الحطمة نار الله الموقدة
الّتی تطّلع على الافئدة وبر چهارم ناری كه تؤدّي اليها ارواح
المشركين وبر اطلاق ششم قول حق تعالی الّذی جعل لكم من
الشّجر الاخضر نارًا وبر اطلاق چهاردهم متفرّع است قول حضرت

صادق که فرمودند که حق تعالی چون اراده کرد خلقت آدم ماء ارسال بر طین
شد پس قبض فرمود قبضه را بعد از آن او را وفرقه ساخت سفید
خود پس خلق فرمود ایشانرا وجعل نمود در ایشان حرکت را پس بر
افروخت نار را از برای ایشان پس امر نمود اهل شمال را بدخول نار
پس ابا نمودند از دخول نار و داخل نشدند پس امر فرمود اصحاب
یمین را بدخول پس داخل شدند پس حق تعالی امر فرمود بنار که برد
وسلام شود بر ایشان چون اهل شمال دیدند این حالت را ابا
نمودند و پس باز فرمودند بایشان که داخل آتش شوید چون
نزدیک شدند بنار باز ابا نمودند از دخول پس حق تعالی عاده
نمود همگی را بسوی طین وخلق نمود آدم ع را از طین پس اصحاب
یمین اجابت امر الهی کردند واصحاب شمال اقدام نکردند پس
اول کسی که داخل آن نار گردید رسول ص بود و بر این بیان
اشاره است قول حقتعالی قل ان کان للرحمن ولد فانا
اول العابدین در حدیث دیگر حضرت باقر ع فرمودند که حق تع
خلق نمود ماء عذب وماء ملح اجاج را پس امتزاج داد این دو آب را
پس اخذ نمود طین را از ادیم ارض و او را خطاب شدید نمود و باصحاب
یمین فرمود در وقتی که ایشان مانند ذر حرکت میکردند الی الجنه

السلام

السلام و باصحاب شمال فرمود الی النار ولا ابالی پس فرمود که الست
بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا
غافلین پس میثاق از پیغمبر گرفت که فرمود الست بربکم وان هذا
محمد رسولی وان هذا امیر المؤمنین گفتند بلی فرمود که الی ربکم ومحمد
رسول وعلی امیر المؤمنین واوصیائه من بعده ولاة امری وخزان علمی وان
المهدی ان تقربه لدینی واظهر به دولتی وانتظم به من اعدائی
واعبد به طوعا وکرها گفتند اقرار نمودیم برای پروردگار ما وشهادت
دادیم وآدم نه اقرار کرد ونه انکار پس باین جهة این خمسه را اولو
العزم ثابت آمد ودر مهدی ونه بود از برای آدم عزم بر اقرار
واینست قول حق تعالی که میفرماید ولقد عهدنا الی آدم من قبل
فنسی ولم نجد له عزما یعنی ترک نمود اقرار را پس برافروخت حق تع
نار را و باصحاب الشمال امر دخول نمود انکار کردند و باصحاب
الیمین امر دخول نموده داخل شدند ونار بر ایشان برد وسلام
گردید پس اصحاب شمال طلب اقاله کردند وحقتعالی اقاله نمود و
مامور بدخول گردیدند ثانیا باز انکار کردند حضرت فرمود فثم
ثبت الطاعة والولایة والمعصیة والطلاق لثالث ولعشره
اطلاق نار است بر نار حرب اطلاق الرابع ولعشره اطلاق نار است

برحضرت قائم وبراین متفرع است قول حق درسورهٔ مدثر که میفرماید
وماجعلنا اصحاب النار الا ملائکة وماجعلنا عدتهم الا فتنة
للذین کفروا که ملائکه مردفین وملئکه مسومین اصحاب انحضرت اند
وبعضی از روایات دلالت میکند چهل شش هزار ملائکه اصحاب
انحضرتند وتفصیل این بیان را درتفسیر غنایم العارفین ذکر کرده ایم
ودر احوال ظهور انحضرت درتفسیر ایه مالك یوم الدین اینست
بعضی از اطلاقات نار در السنه عارفین درکافی مستند از بوعمر
زبیری مرویست که بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که ایها العالم
خبرده مرا که کدام یك از اعمال افضلند نزد حق تع فرمود ان عملی که
حق تعالی قبول نمیکند هیچ چیزی را مگر باو عرض کردم که ان کدام ست
فرمود ایمان بخدا وبانکه نیست خدائی مگر او واعلای اعمال است درجة
واشرف اعمال ست منزلة وروشن ترین اعمال ست حظا عرض کردم
که خبرده مرا که ایا ایمان قول وعمل ست یا قول به تنهائی بلا عمل
پس فرمود که ایمان عمل است کلا وقول بعضی از این عمل هست بفرضی
که حق تعالی کرده است درکتاب خود ونور اورا واضح ساخته است
ونور اورا ثابت کرد انیده است وکتاب خدا براین شاهد است ومیخواند
خدا یتو را بسوی ان عرض کردم که جعلت فداك بجهة من بیان عا تا اینکه

بفهمم

بفهمم فرمود که ایمان حالات وطبقات ودرجات ومنزلست پس از
جملهٔ ایمان تمام ومنتهای اوست واز جملهٔ ایمان ایمان ناقص ست که نقصان
او ظاهر است واز جمله ایمان ایمان راجح است که زیادتی دارد عرض
کردم که ایمان تمام میشود ونقیصه وزیاده قبول میکند فرمود
بلی عرض کردم چگونه است فرمود که حقتعالی فرض فرمود ایمان را
برجوارح بنی ادم وقسمت برجوارح فرمود ومتفرق ساخت برجوارح
پس هیچ جارحه از جوارح نیست مگر انکه حق تعالی باو چیزی از ایمان
موکل ساخته بغیر از چیزهای از ایمان که برجارحه دیگر موکل است
پس از جمله جوارح قلب است که بنی ادم تفضل وتفقه وتفهم
نماید وقلب میر بدن است که برجوارح اراده صدور فعلی ننماید مگر
برای او واز جمله جوارح چشمهای اواست که با او می بیند واز جمله جوارح گوشهای
اواست که بان می شنود واز جملهٔ جوارح دستهای اواست که بان برمیدارد واز جمله
جوارح پاهای اواست که با او راه میرود واز جملهٔ فرج اواست که با او مدرك حظوظ
شهوات مینماید واز جمله جوارح لسان اواست که با و سخن میکوید واز جمله جوارح
سر اواست که وجه ان در انست پس هیچ یك از این جوارح نیست مگر اینکه هر
جزوی موکل ست جزوی از ایمان بغیر ان جزئی از ایمان که موکل برجزو
دیگر است بفرض حق تعالی وکتاب الهی براین ناطق است

وشهادت میدهد پس فریضهٔ قلب غیر فریضه سمع است وفریضه
سمع غیر فریضهٔ چشمها است وفریضهٔ عینین غیر فریضهٔ لسانست
وفریضهٔ لسان غیر فریضهٔ یدین است وفریضهٔ یدین غیر فریضهٔ
رجلین است وفریضهٔ رجلین غیر فریضهٔ فرج است وفریضهٔ فرج
غیر فریضهٔ وجه است پس آنچیزی که حق تعالی بر قلب واجب ساخته است
از ایمان او اقرار ومعرفت وعقد ورضا وتسلیم است باینکه
لا اله الا الله وحده لا شریك له الهاً واحداً لم یتخذ صاحبةً ولا
ولداً وان محمداً عبده ورسوله والاقرار بما جاء به من عند الله
من نبی وکتاب پس اینست فریضهٔ حقتعالی بر قلب از اقرار ومعرفة
واین عمل قلب است وبراین اشاره است قول حقتعالی که میفرماید
الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا
وفرموده است الا بذکر الله ولتطمئن القلوب وفرموده است
الذین آمنوا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم فرموده است ان
تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء
ویعذب من یشاء پس اینست فریضهٔ قلب از اقرار ومعرفت
واین عمل او است واین رأس ایمانست وفریضهٔ لسان قول است
که تعبیر از قلب نماید بآن چیزیکه عقد قلب بر او است واقرار

نمودن بر او است حق تعالی میفرماید وقولوا للناس حسنا ومیفرماید
که قولوا آمنا بالله وما انزل الینا وما انزل الیکم والهنا والهکم
واحد ونحن له مسلمون اینست فریضه لسان واینست عمل او
واین جزئی از اجزاء ایمان است وفریضهٔ سمع اینست که منزه باشد از آن
چیزهائیکه حق تعالی فرموده است واینکه اعراض نماید از چیزهائیکه حلال
نیست یعنی آنچیزهائیکه حقتعالی نهی فرموده است از او از گوش دادن
بما اسخط الله را حق تعالی میفرماید وقد نزل علیکم فی الکتاب
ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزئ بها فلا تقعدوا
معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره پس استثنا فرمود موضع
نسیان را وفرمود واما ینسینك الشیطان فلا تقعد
بعد الذکری مع القوم الظالمین وفرموده است فبشر
عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك
الذین هدیهم الله واولئك هم اولوا الالباب وفرموده است
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون والذینهم
عن اللغو معرضون والذینهم للزکوة فاعلون وفرموده است
واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه وقالوا لنا اعمالنا ولکم اعمالکم
وفرموده است واذا مروا باللغو مروا کراماً پس اینست آنچیزیکه حق

تعالی فریضهٔ سمع کردانیده است از ایمان که گوش ندهد بچیزیکه حلال
نیست که گوش دادن آن و این عمل گوش است و این جزئی از ایمان است
وفریضهٔ بصر اینست که نظر نکند بچیزهائیکه حق تعالی حرام نموده است
نظر کردن برآنها را و اینکه اعراض نماید از چیزهائیکه حلال نیست از برای
او و این است عمل چشم و این ایمان چشم است حق تعالی میفرماید قل
للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم پس نهی
فرمود مؤمنین را از نظر کردن بعورتهای یکدیگر و از نظر کردن
مرد بسوی فرج برادر خود و حفظ نماید فرج خود را از اینکه غیر بر او
نظر نکند و فرموده است قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن
ویحفظن فروجهن از اینکه نظر نماید احدی از ایشان بسوی فرج خواهر خود
و فرج خود را حفظ نماید از اینکه نظر نکند غیر بسوی آن و فرموده است
آنچه در قرآن است از حفظ فرج از زنا است مگر این آیه که از برای نظر است
پس حقتعالی آنچه فریضهٔ قلب و لسان و سمع و بصر است در این آیه
واحده ذکر کرده است و فرموده است که وما کنتم تستترون
ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم مراد از
جلود فروج است و اظهار فرموده است ولا تقف ما لیس لك
به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئك کان عنه مسئولا

پس اینست فریضهٔ عینین از غض از اشیائی که حق تعالی حرام فرموده است
و این عمل عینین و این جزئی از اجزاء ایمان است و فریضهٔ یدین آن است
که دراز بسوی حرام و اخذ حرام از آن ایشان ننمائی و اینکه دراز نمائی بسوی
اشیائی که حق تعالی امر فرموده است و واجب کردانیده است از صدقه و صلهٔ
رحم و جهاد در راه خدا و طهور و صلوة حق تعالی میفرماید یا ایها
الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم
الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین و فرموده است
فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم
فشدوا الوثاق فاما منا بعد واما فداء حتی تضع الحرب
اوزارها و این است فریضهٔ حقتعالی بر یدین بجهة اینکه ضرب از علاج
یدین است و فریضهٔ رجلین این است که مشی ننماید با یشان بسوی
معصیت از معاصی حقتعالی واجب ساخته است بر رجلین مشی
بسوی آنچیزیکه رضای حقتعالی بسوی او است حق تعالی میفرماید
ولا تمش فی الارض مرحا انك لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال
طولا و فرموده است واقصد فی مشیك واغضض من صوتك
ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و فرموده است که ایادی و
ارجل شهادت میدهند بر نفسهای خود و بر ارباب خود از تضییع نمودن

ایشان بآن چیزهائیکه حق تعالی ایشانرا مامور ساخته حق تعالی میفرماید
الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا
یکسبون واین است فریضهٔ حق تعالی بر یدین ورجلین وعمل ایشان واینست
جزای از اجزاء ایمان واما فریضهٔ وجه او سجود است از برای حق تعالی در
شبها وروزها در مراقبت صلوة حق تعالی میفرماید که یا ایها الذین
امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم
تفلحون واین است فریضهٔ جامعه در وجه ویدین ورجلین ودر
موضع دیگر فرموده وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
وفرموده است در آن چیزیکه واجب ساخته است بر جوارح از طهور
وصلوة بوجه واین چنانست که چون حق تعالی پیغمبر خود را از بیت
المقدس بسوی کعبه منحرف فرمود این آیه نازل ساخت که وما کان
الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم پس صلوترا
ایمان نامید پس کسیکه ملاقات حق تعالی نماید در حالتیکه حفظ
جوارح خود نموده باشد وهر جوارح از جارحهٔ او وفا نموده باشد
بآن چیزهائیکه حق تعالی براو فرض نموده است هرآینه ملاقات
حقتعالی نماید در حالتیکه مستکمل الایمان باشد واو از اهل
جنة است وکسی که در شیئی از اینها خیانت نموده باشد وتعدی

از فریضهٔ خود نموده باشد ملاقات حق تعالی نماید در حالتیکه ناقص
الایمان بوده باشد عرض کردم که فهمیدم نقصان ایمان وتمامیت آنرا
پس بفرمائید که زیادتی ایمان از کجا است پس فرمود قول تعالی که میفرماید
واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا
فاما الذین امنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون واما
الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وفرموده است
نحن نقص علیك نباهم انهم فتیة امنوا بربهم وزدناهم
هدی واگر کل ایمان واحد وزیاده ونقصانی بجهت او نبود
هرآینه احدیرا فضل وزیادتی نبود بر دیگری واگرچه حدود
ونعم در او مساوی بوده هرآینه کل خلق مساوی میشدند و
تفضیل باطل میشد ولکن بتمام ایمان داخل شدند مؤمنین
بهشت را وبزیادتی ایمان مؤمنین تفضل جستند بدرجات
در نزد خدا وبه نقصان مفرطون داخل آتش شدند تتمه
در آن اشارات چندیست اشارهٔ اول در حد اسلام
وایمان مولای ما باقر فرمودند بخشیمه که حد اسلام اینست
کسیکه بقبلهٔ ما نماز کرد وشهادت داد بخدا ورسول وائمه ومناسك
ما را بعمل آورد ودوست داشت دوستان ما را ودشمن داشت

اسلام است و ایمان اما هندسهٔ اسلام رسول خدا فرمودند که اسلام
عریانست پس لباس او حیا است و زینت وفا و مروت او و عمل صالح
و عماد او ورع است و از برای هر چیزی اساسی است و اساس اسلام
دوستی ما اهل بیت است و اما هندسهٔ ایمان پس حضرت صادق ع
فرمودند که حقتعالی ایمان را بر هفت سهم قرار داده است که بر و
صدق و یقین و رضا و وفا و علم و حلم پس کسیکه همه این هفت
سهم ایمان در او باشد پس او کامل و محتمل است و از برای بعضی
سهم واحد مقسوم است و از برای بعضی دو سهم و از برای بعضی
سه سهم و بعضی چهار و بعضی پنج و بعضی شش و هفت سهم
و صاحب سهم واحد محتمل دو سهم نخواهد بود و هکذا اشارة
الرابعة در بیان اینکه ارباب این اسهام همه مؤمنند و لکن
ذی سهمین افضل است از ذی سهم واحد و هکذا مروی است
از خادم حضرت صادق ع که گفت آنحضرت مرا بحاجتی زموالی
خود فرستاد در زمانیکه آنحضرت در حیره بود پس رفتم و غمناک
رجوع نمودم بهمان منزلیکه بود پس در منزل نشسته بود که ناگاه
آنحضرت داخل شد برخواستم و با ادب نشستم حضرت بر صدر
فروش می نشست و از آن حاجتی که مرا بجهة آن فرستاده بود سؤال

دشمنان ما را پس او مسلم است سؤال کردند از حد ایمان فرمود ایمان
بخدا و بتصدیق بکتاب خدا و اینکه معصیت خدا ننماید و در جامعه است
من عصاکم فقد عصی الله و من اطاعکم فقد اطاع الله و در قرآنست
من اطاع الرسول فقد اطاع الله اشارة الثانیة در بیان
فرق میانه کفر و ایمان مردی از حضرت صادق ع سؤال نمود که
مرجئه میگویند که همچنانیکه کافر در نزد ما کافر عندالله است
همچنین مؤمن چون اقرار بایمان خود نماید مؤمن خواهد بود
عندالله حضرت فرمودند سبحان الله چگونه این دو مساوی
خواهند بود و حال آنکه کفر اقراری است از عبد و بعد از اقرار تکلیف
بینه اش نمیکنند لکن ایمان و دعوی و ادعائی است جایز نیست
مگر ببینه و بینه ایمان عمل است و نیت پس اگر با بینه اتفاق افتاد
پس بنده مؤمن است عندالله و کفر موجود است بهر جهتی از
جهات ثلثه از نیت یا قول یا عمل و احکام جاری میشود بر قول
و عمل پس چه بسیاری از آن اشخاص که جماعتی از مؤمنین شهادت
بایمان او دهند و احکام مؤمنین بر او جاری گردد و او عندالله
کافر است و آنچه که خطب باو رسیده است از احکام مؤمنین بسبب
ظاهر قول و ظاهر عمل او است اشارة الثالثة در بیان هندسه

۵/

فرمود خبر دادم او را پس حمد الهی فرمود پس ذکر طاعة بمیان آمد عرض
کردم جعلت فداك ما از ایشان بری هستیم زیرا که ایشان آنچه
ما و شما میگوئیم نمی گویند حضرت فرمود که دوست میدارند
ما را و آنچه شما میگوئید نمی گویند و شما از ایشان بیزاری
می جوئید عرض کردم بلی فرمود نه اگر چنین است پس در نزد ما اشیائی
چند است که در نزد شما نیست پس سزاوار است که ما نیز از شما تبرا
بجوئیم عرض کردم که چه چیز سزاوار نیست جعلت فداك پس فرمود
که اینك در نزد خدا یتعالی اشیاء است که در نزد ما نیست آیا می بینی
که خدا یتعالی ما را طرح نماید عرض کردم نه والله جعلت فداك طرح
نماید شما را پس فرمود که دوست دارید ایشانرا و تبرا از ایشان
مجوئید بدرستیکه از مسلمین کسی است که از برای سهمی از ایمان
و دیگری دو سهم و دیگری سه سهم و دیگری چهار سهم واحداً نحم
بر صاحب دو سهم است ذو سهمین آنچه بر ذی ثلثه و ذی ثلثه آنچه
بر ذی اربعه و هکذا الی السبعة اسهم پس حضرت فرمودند که بجهة تو
مثلی بزنم بدانکه مردی همسایهٔ نصرانی داشت پس این مرد بمواعظ
دین اسلام را بجهة نصرانی زینت داد تا آنکه نصرانی قبول اسلام
نمود پس این وقت مرد بوقت سحر بباب نصرانی آمد بعد از دق الباب

نصرانی

نصرانی بباب آمد گفت چیست حاجت تو آن مرد گفت وضوء بساز و جامه
بپوش و با من بیا که بجهة نماز بمسجد رویم نصرانی چنان کرد و قدری
نماز کرد تا صبح شد بعد از ادای فریضه فجر نصرانی خواست که بخانه
برگردد آن مرد گفت بکجا میروی روزها کوتاه است تا ظهر اندك مانده
پس نگاه داشت او را تا فریضه ظهر ادا شد خواست که بخانه آید آن مرد
گفت میانه ظهر و عصر اندکی است پس او را نگاه داشت تا فریضه عصر
شد نصرانی خواست که بخانه آید آن مرد گفت آخر روز کمتر است از اول و نگاه
داشت تا فریضه مغرب ادا شد و هکذا تا فریضهٔ عشاء بعمل آمد پس متفرق
شدند چون سحر شب دیگر شد آن مرد بباب نصرانی آمد نصرانی گفت
کیست بر در خانه آن مرد گفت منم گفت چه حاجت داری گفت وضوء بساز
و بجهة نماز بیرون بیا نصرانی گفت ای مرد از برای این دین غیر مرا بطلب
کسیکه فارغتر از من باشد من مرد فقیر هستم و عیال دارم پس حضرت
فرمود که آن مرد داخل کرد نصرانی را در دین و بیرون کرد او را از دین
و داخل کرد بما یطیق و خارج کرد بما لا یطیق و در حدیث دیگر حضرت
صادق ع فرمودند که یا عبد العزیز بدرستیکه ایمان را ده درجه است
بمنزله نردبان بالا میرود مرقاتی را بعد از مرقات دیگر پس آن کسی که دو
پله رفته نگوید بآن کسیکه یك پله رفته است که تو چیزی نستی

تاانکه منتهی کردد بسوی پلّه دهم پس ساقط مکردان پستر از خود را کر تا ساقط نکرداند تورا انکسی که بالاتراست از تو وچون ببینی کسیرا کر پست تراست از تو بدرجه پس اورا بمقام خود رفع نما برفق ومدارا وتحمل مکن اورا بچیزیکه طاقت ندارد پس بدرستی کسیکه بشکند مؤمنی را براوجبراواست اشارة الخامسة در بیان ارکان ایمان وارکان اسلام است اما در ارکان ایمان امیرالمؤمنین ع فرمودند که از برای ایمان چهار رکن است توکّل برخدا تفویض امر بسوی او ورضا بقضای او وتسلیم بامر خدا نمودن امّا ارکان اسلام مولای حضرت باقر ع فرمودند که بنا نهاده شده است اسلام بر پنج چیز صلوة وزکوة وحج وصوم وولایة پس فرمود ولم ینادبشئ کما نودی بالولایة پس اخذ نمودند مردم چهار ان را وترك نمودند ولایت را ودر حدیث دیکر فرمود نماز وزکوة وولایت صحیح نیست یکی از اینها مکر بان دوی دیکر زراره عرض کرد که در میانه این پنج چیز کدام افضل است حضرت باقر ع فرمودند که ولایت افضل است زیراکه ولایت انچهار دیکر است ودلیل او دلیل است براین چهار دیکر بعد از ولایت در فضل نماز است وبعد از نماز زکوة است وبعد از زکوة حجّ وبعد از حجّ صوم فصل الثانی

والعشرون

والعشرون در بیان اطلاقات کرسی است اطلاق اوّل اطلاق کرسی است بر فلك ثوابت قال الحق تعالی وسع کرسیه السّموات والارض اطلاق الثّانی اطلاق کرسی است بر علم ظاهر قال تعالی یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشئ من علمه ومراد از علم ظاهر صور معلومات ومثل انها بضم المیم المثلثة واظلّة کونیة اشیاء است اطلاق الثالث اطلاق کرسی است بر صدر قال تعا فمن شرح الله صدره للاسلام وقال تعا ربّ اشرح لی صدری فصل الثالث والعشرون در بیان اطلاقات عرش است اطلا الاوّل اطلاق عرش است بر محدّد الجهات اطلاق الثّانی اطلاق عرش است بر علم باطن ان علمی که در او است علم کیفونة وعلل الاشیاء وبدا اطلاق الثّالث اطلاق عرش است بر قلب مؤمن اطلاق الرّابع اطلاق عرش است بر عالم اجساد اطلاق الخامس اطلاق عرش است بر خزانة وجود اطلاق السّادس اطلاق عرش است بر مجموع انوار اربعه یعنی اربعه عالین از ملائکه اطلاق السابع اطلاق عرش است بر مظهر رحمانیّة اطلاق الثامن اطلاق عرش است بر جملهٔ خلق انمراتب ثمانیة از قیضه یاقوت وکرّوبین وشیعه وملائکة

وجن وحیوان ونبات وجماد **اطلاق التاسع** اطلاق عرش است بر وجود
راجح چون مشیه وچون اول فایض ز مشیه **اطلاق العاشر**
اطلاق عرش است بر ملائکه ومتفرع است بر اطلاق اول بلکه اکثر
اطلاقات قول علی بن الحسین ع که میفرماید ان فی العرش تمثال جمیع ما
خلق الله وحضرت صادق انچه خود از جد خود علیهم السلام روایت
کرده که انحضرت فرمودند که در عرش تمثال جمیع ما خلق الله است
مگر بر و بحر و فرمود این است تاویل قول حق تعالی که میفرماید وان
من شیء الا عندنا خزائنه ومتفرع بر اطلاق ثانی وثالث و
غیرهما است واطلاق سابع روایت حنان بن سدیر است که گفت
سؤال کردم از حضرت صادق ع از عرش وکرسی انحضرت فرمود که از
برای عرش صفات بسیار است ومختلفند وبجهة هر صفتی در قران
ذکری علیحده شده است وحق تعم میفرماید رب العرش العظیم
یعنی الملك العظیم ومیفرماید الرحمن علی العرش استوی
یعنی علی الملك احتوی واین ملك کیفوفة اشیاء است پس عرش
در اصل مفرد از کرسی است بجهة انکه عرش وکرسی دو باب هستند
بزرگ از ابواب غیوب وهر دو غیبند وهر دو در غیب مقرونانند
زیرا که کرسی باب ظاهر از غیب است واز واست مطلع بدع واز

او است کل شیئا وعرش باب باطن است انچنان بابی که از او یافت میشود
علم کیف وکون وقدر واین ومشیة وصفة واراده وعلم الفاظ وحرکات
وترك او وعلم عود وبدء وعرش وکرسی دو باب مقرونند از علم
وملك عرش غیر ملك کرسی است وعلم او اغیب از علم ملك
کرسی است واز این است حق تعالی میفرماید رب العرش العظیم یعنی
او اعظم از صفت کرسی است وانیکه عرش چهار کرسی گردید در
فضل بجهة ان است که علم کیفوفة در عرش است واز کرسی ظاهر است
ابواب بداء واحدهما حامل دیگر است الی ان قال واز جمله اختلاف
صفات عرش ان است که حقتعالی فرموده است رب العرش
رب الوحدانیة عما یصفون وقومی وصف نمودند حقتعالی را
بیدین حق تعم گفتند ید الله مغلولة وقومی وصف برجلین نمودند
گفتند که حق تعالی پای خود را بر صخره بیت المقدس گذارده
واز انجا باسمان رفته است ووصف نمودند خدا را بانامل وگفتند
که محمد گفته است که من انامل حقتعالی را بر قلب خود یافتم پس بجهة این
صفات فرموده است که رب العرش عما یصفون وفرموده است
رب المثل الاعلی عما به مثلوا ولله المثل الاعلی ووصف نمودند اشقیا
که فواید علم را از خدا اخذ نموده اند ووصف کردند پروردگار خود را

بادی المثال وتشبیه نمودند بمتشابه از امثال فیما جعلوا به بدین
جهت حق تعالی فرموده ما اوتیتم من العلم الا قلیلا پس نیست
از برای حق تعالی شبیهی ونه مثالی ونه معادلی واز برای او است
اسماء الحسنی آن اسمائی که بآن اسماء غیر او نامیده نشده وآن
اسماء است که در کتاب خود وصف فرموده است که فادعوه
بها وذروا الذین یلحدون فی اسمائه جهلا بغیر علم
فالذی یلحد فی اسمائه بغیر علم یشرك ونمیداند وکافر شده وگمان
میکند که خوب کرده است اینست که حق تعالی میفرماید وما یؤمن
اکثرهم بالله الا وهم مشرکون فهم الذین یلحدون فی
اسماء الله بغیر علم پس میگذارند اسماء حق تعالی در غیر مواضع
آن یا حنان بدرستیکه خدای تعالی فرموده است که قومی را از
اولیاء اخذ نمایند پس ایشانند آن کسانیکه عطا فرموده است
ایشانرا فضل وتخصیص داده است بچیزیکه غیر ایشان را تخصیص
نداده است پس فرستاد محمد پس دلیل علی الله بود باذن الله عز
تا اینکه دلیل وهادی گشت پس ایستاد بعد از او وصی او دلیل
وهادی بر آن چیزیکه محمد دلیل وهادی بود از امر پروردگار
خود از ظاهر علم او وبعد ائمه علیهم السلام را قول اینکه مولا

ما حضرت صادق ع فرمودند که در عرش تمثال جمیع ما خلق الله
فی البر والبحر است اینست معنی تأویل قول حق تعالی وان من شیء الا
عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم پس خدای تعالی
شیء را مفرد آورد وخزائن را جمع بیان فرمود برای اینکه هر شیء
از برای او است خزائن متعدده پس خزینه که ذکر شد شیء در آن
در مراتب تکوین اربعه اعتباریه است وذکر شیء است در تکوین
الف اولی ورياح ونفس رحمن وذکر شیء است در تکوین سحاب
مزجی وحروف اولیات عالیات وذکر شیء است در تکوین سحاب
متراکم وکلمه تامه در حق تعالی وکل اشیاء را آفرید یعنی هشتم
خزائن اشیاء بدء کون شیء است در بحر ممکن اول سحاب مزجی است انشا
بحرك رياح اسم بدیع وسحاب متراکمی که منشأ او سحاب مزجی است
واز او است اکوان سته چنانچه حضرت صادق اشاره فرمودند
که این سته با سبعه مذکوره سیزده خزینه میشود واو است
حجاب ستر واو اعلای حجب است واو معانی افعال خدای تعالی
واین است حقایق ائمه اربعه عشر واین است آن مائیکه حمل
عرش نمود در قول حق تعالی که میفرماید وکان عرشه علی الماء
یعنی اول فایض از فعل الله واین است وجود راجح یعنی حقیقه

محمّدیه وذاتیکه حق تعم میفرماید یکاد زیتها یضیئی ولولم تمسسه
نار واین کنایه از درخشان وجود اواست کون جوهریّت جواهر وجود راکه
اطلاق میشود بعقل کلّ که مسمّی بروح القدس است وبقلم وبحجاب
ابیض واواست رکن ایمن یعنی نور اعلی یعنی باطن زیراکه هرما بطن اعلی است
از ما ظهر وایراست اوّل خلق از روحانیّین واول غصنی که از شجرهٔ
طوبی روئیده شده است وحق تعالی اورا از یمین عرش خلق نموده است
یعنی از یمین سلطنت ومملکت دائمه خالده اوّل کون هوائی است
یعنی روح کلیه وحجاب صفر ذهب واصل براق که انّها بقرة صفراء فاقع
لونها تسرّ النّاظرین واواست رکن عرش ایمن نورانی اسفل بجهة انکه
او ظاهر است بالنسبة بنور العقل الثّانی کون مائی است واوست
حجاب اخضر حجاب زمرّد یا حجاب زبرجد است بر اختلاف روایتین
واو رکن ایسر عرش است یعنی ظلمانی جسمانی یعنی منسوب است از جهة
ارتباط نعل خود با حسّ بسوی او است ستر یعنی باطن است واواست
نفس کلّیه ولوح محفوظ الثّالث کون ناری است واوست حجاب
احمر یعنی طبقه کلّیه وقصبه یاقوت همچنانیکه در بعضی از روایاتست
واواست رکن ایسر یعنی ظلمانی جسمانی چنانچه گذشت اسفل است یعنی
ظاهر است بالنسبة بسوی اخضر واین از یسار عرش است یعنی از ظاهر او

الرابع

الرّابع کون اظلّه است ظلّه نامیدند زیراکه او مثل ظل دیده
میشود لکن ادراك بلمس نکردد این است جواهر اشیاء دیگر یعنی
اخر مجرّدات دهریّه واینها است موادّ بسیطه مخصّصه بمهملات
تخصیص شخصیّه واینها ست کون ذر ثانی یعنی ذرّ هبائیکه
منبثّ در هواست تشبیه نمودن این حضیض را بهباء منبثّ
در هوا بجهة صغر ایشان است بالنّسبة بسوی این فضا
والّا ایشان بقدر حجم ظاهری خودند فصل الرّابع والعشرون
در بیان مراتب اربعه عالم ذر اوّل ذر معانی واو در عالم عقول است
الثّانی ذر صورة جوهریّه در عالم نفوس است الثّالث
ذر نشأه دنیویّه الرّابع ذر نشأه اخرت ومیان ذر اوّل وذر ثانی
برزخ است که عبارت از عالم ارواح است که عالم ارقا وعالم
ورقا خضر وزرقا سر کویندش ومیان ذر نفوس واجسام
عالم مثال واظلّه حقیقت است وعالم اشباح نیز کویند زیراکه
ایشان ابدان نورانیّه هستند که روح ندارند یعنی موادّی
از برای ایشان نیست ومیان دنیا واخرت عالم برزخ است در قبور
بعد از موت وخزانه قلوب است یعنی قلوب از او مخلوق کردد
وخزینه کرسی است وخزینه نفوس وعلوم کلیه واوست خزینه فلك

مراتب اربع عالم ذر

زحل است واوست خزینه عقول یعنی تعقلات زیراکه عقول
همان قلوب است وقلوب از فلك محدود است اما زحل پس او
بمنزله آن چیزی است که در راس انسان است از عقل او وپس بدرستیکه
همان قلب است وقلب در صدر است حق تعالی میفرماید ولکن
تعمی القلوب التی فی الصدور ولکن انچه در دماغ است از عقل پس او
وجه اوست وبصر اوست وباطن تو مثل ظاهر تواست زیراکه تو
در صدد ولکن براس می بینی هم چنین است باطن تو خزینه فلك مشتری
واوخزینه ذاکره است یعنی خزینه علم انچنانی که رسیده است
بسوی او از زهره واو ادا بسوی کرسی نماید در حال شرقی هم چنانکه
در حال تنزل وخزینه فلك مریخ است واوخزینه اوهام است و
خزینه فلك الشمس واوخزینه وجود ثانی است وخزینه فلك
زهره است واوخزینه خیالات است وخزینه فلك عطارد است
واوخزینه افکار است وسه ملك موکلند بفلك فکر که ایشان
شمعون وسمعون ومایثون گویند وتسبیح نمایند حق تعالی را باسم الله
المحصی واز برای این ملائکه ثلثه اعوان بسیار است از ملئکه که
عدد ایشان را جز خدا کسی نمیداند بلکه بعضی گفته اند که در
تحت هیچ یك از افلاك بقدر فلك عطارد ملائکه نیست

وخزینه فلك قمر است واوخزینه حیوة است پس چون تقدیر
الهی شود واذن دهد از برای شیئی از صور یا هیئات اینکه از خزائن
مذکوره نازل کردند ملائکه ثلثه واورا از خزائن فرا گیرند وتسلیم
اعوان نمایند باذن الله بواسطه حرکات حوامل وکواکب واسما
وانگاه نازل سازند بسوی اذهان وقول حق تعالی وما ننزله الا
بقدر معلوم اشاره است بسوی انکه تقدیرات الهیه نازل
میشود باذن واجل وکتاب وانچه از اصول اشیا وصفات است
واصل ان در خزائن باقی است مثال این مثل ناری است که از
حجر بواسطه حك چقماق نازل شود پس حقیقة در حجر باقی است
وظاهر میشود از او ناری مثل ان بدون اینکه تصور نمائیم
نقصی را در حقیقت ناری که در حجر است وکل این مراتب مذکوره
یعنی خزائن از وجود خارجی است واین خزائن اصولند از برای انچه
در ذهن حاصل اید پس انچه در ذهن حاصل اید اظله ان چیزهائیست
که در خزائنست هم چنانکه در مرات زیراکه انچه در مرات منقش
گردد اظله ان چیزی است که در مقابل اوست با اینکه تو حکم
میکنی باینکه انچه در مرات است از وجود خارجی است هم چنین است
ما فی الذهن زیراکه خدای عز وجل هر چیز را در موضع خود

کذارد از اجسام و مثال او را در اذهان کذارد زیرا که ذهن محل لایق
با واست وکل از وجود خارجی است و اصطلاح نمودن بکون
انتخص فی مکانه من الاجسام را بخارج و کون مثاله فی المحل اللایق
به فی الذهن این بجهة فرق میان محل ما للغیب و میانه محل ما للشهادت است
بدانکه آنچه در مراتب مذکوره است اعنی در خزائن بر دو قسم است
اصلی و ظلی پس آنچه در مرآت ذهن در آید اگر در اصل باشد
متنقش کردد در او صورة صور با مرآت آن بقدر آن ذهن
از کم و هیئت و کیف پس اگر ذهن صاف و مستقیم است حکایت
نماید ما یقابل خود را بدون تغییری و الا مختلف شود منقش
در ذهن در کم بکم ذهن و در هیئت بهیئت ذهن از طول و
عرض و اعوجاج و انحراف و در کیف نیز از تکیف از بیاض و سواد
و غیر ذلك مثل اختلاف صور وجه واحد است در مرایای متعدده
مختلفه و آنچه مذکور شد در وقتی است که آنچه در ذهن در آمده است
از ظل حق بوده باشد یعنی آن چیزی که ثابت است در کتاب
علیین یعنی صفحه علیای نورانیه از لوح و اما اگر آنچه در ذهن در آید
از ظل ظل باشد ذهن منعکس کردد یعنی وجه خود را بجهة سفل
نماید مکبا علی وجهه ناکسوا رؤسهم عند ربهم پس چون ذهن

مقابل شود با آنچه در خزینه شمال است یعنی صفحه سفلای ظلمانیه
از لوح و آن چیزی است که در کتاب فجار ثابت است اعنی کتاب سجین
چنانچه حق تعالی میفرماید مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة
اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار یعنی ما لها من ثبات
و رجوع کند ثبوت آن بسوی آن چیزیکه بفعل الله است بالذات
هر چند بوسایط متعدده بوده باشد و این مثل مجتثه را هیجده خزینت
باشمردن مبتدا این خزائن را از این خزائن یعنی جهل و ما فوق او یعنی
ما تحت الثری و این بلحاظ غیب و شهادت او است و تفصیل ذکرش
اینست جهل فوق او اول یعنی روح باطل و نفس باطل که ثری
نامیده میشود الثانی طمطام یعنی ظلمة هاویه الثالث جحیم
سقر لظی حطمه الرابع سعیر جهنم الخامس ریح عقیم السادس
بحر حوت السابع ثور صخره ملك حامل ارضین سبع بلحاظ
نفوس ایشان که نفس الجحود و نفس الالحاد و نفس الطغیان و
نفس الشهوة و نفس الطبیعة و نفس العادات اند و اینست هیجده
خزائن که مقابل است مثل خود را از خزائنی که در جانب حق است
که اول آن اول کون نورانی الثانی عقل کلی الثالث روح کل
الرابع نفس کل الخامس طبیعة کل السادس جوهر هباء مثال مجرد

الجهات السّابع کرسی فلك البروج فلك لمنازل الاوّل زحل که نفس
او عقل است الثّانی مشتری خزینه علم الثّالث مرّیخ خزینه وهم الرّابع
شمس خزینه وجود ثانی الخامس زهره خزینه خیال السّادس
عطارد خزینه فکر السّابع قمر خزینه حیوة است وهریك از خزائن
باطل در مقام ما یشاء برخود اند از خزائن حق لکن رجوع خزائن
باطل من حیث هی هی است یعنی رجوع سوی حق ندارند والّا
حق می بودند بلکه بر حد قول حق تعالی است وجدها وقومها
یسجدون للشّمس من دون الله واین همه خزینه که از
برای باطل است کلا دعاوی است یعنی باطل و کذب هستند
حقیقتی از برای ایشان نیست زیرا که حقایق از برای حق است
واگر بجهة باطل حقیقتی میبود هر اینه باطل نبود ولکن شبیه
حق است زیرا که دعوی حق میکند وازاین جهة که مشابه من حق است
حق تعالی هر دو را باسم واحد ذکر نموده است و بتشبیه
واحدادا کرده است وفرموده است وانزل من السّماء ماء
فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السّیل زبدا رابیا وممّا
توقدون علیه فی النّار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله
کذلك یضرب الله الحق والباطل پس باطل را زبد نامید

وحق را نیز زبد وفرموده است مثل کلمة طیّبة کشجرة طیّبة
اصلها ثابت وفرعها فی السّماء وفرموده است مثل کلمة
خبیثة کشجرة خبیثة اجتثّت من فوق الارض ما لها
من قرار وانتقاش باطل در ذهن بمثل انتقاش حق است در او
الا اینکه حق چون اصل ثابت است او نیز ثابت در ذهن خواهد
بود همچنانکه ثابت در خارج است وامّا باطل پس او دائما
متزلزل و مضطرب است واسرّ او این است که هیئت تکوین
وتکون حق هیئت فطرت است ان فطرتی که فطر النّاس
علیها پس مستقر در محل مطابق مر خود است بخلاف باطل زیرا که
باطل مخالف مر فطرة اصلیّه است بجهة آنکه حق تعالی مامور
ساخت مکلّفین را بر حق پس اگر مکلّف عمل بامر الله نماید این
موافق است وچیزی اگر بر او خلق شده است که فطرت باشد
هم چنانکه حق تعالی میفرماید بل اتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم
معرضون اگر عمل نمود بامر الله هر اینه مخالف مر فطرت خود
خواهد بود بلکه عمل نموده بمقتضای مطبوع نفس خود یعنی آن
چیزیکه شهوت وهوای نفس اقتضی نمودند که هر دو خلاف
فطرت هستند واین عمل بعد ازان که فطرت را تغییر داد بمقتضای

طبیعت خود و مبدّل ساخته است و را بصورت نفسانی حیوانی
یا شیطانیّه پس عاصی را دو طبیعت است یکی اصلیّه که او بمقتضای
اجابت است در عالم ذر و دیگری عارضیّه و او آن چیزی است
که مطبوع بر آن گردیده تا اینکه فطرت را تغییر داده لکن فطرت اصلیّه
بالمرّه مضمحل نگردد بلکه موجود خواهد بود و در او تغییر بهم نرسد
پس بمقتضای اصلیّه منکر معصیت باشد هر وقتی که ملاحظه آن
نمایند و بمقتضای عارضیه روی بمعصیت آرد بجهت مناسبتی
که فیمابین بهم رسیده در هر وقتیکه ملاحظه معصیت نماید عاصی
لایزال مضطرب است هم چنانیکه حق از او خبر داده است که و من
یرد ان یضلّه یجعل صدره ضیقاً حرجاً کانّما یصّعد
فی السّماء و این بجهت آن چیزی است که در او است از مقتضای
موافقت و مقتضای مخالفت بخلاف مطیع که حق تعالی بجهت
طاعت او شرح صدره للاسلام و اگر فطرت اصلیه از عاصی
بالمرّه مضمحل گردد هر آینه هیچ چیز از حق را ادراک نخواهد نمود
پس حجّة بر او اقامه نخواهد شده بود بلی گاهی هست که بعضی
از مکلّفین که حق بر ایشان ظاهر شده است انکار مینمایند
هر زمانیکه حق بر ایشان ظاهر شود یعنی نفوس خود را پیروی

کرده و بواسطه میل بعالم جسمانی از فطرت اصلیّه دور افتاده
لکن اصل فطرت باقی است در او که خود را بآن فطرت عاصی می
داند و در زمره مقصّرین خود را میشمارد و این از صنع حکیم است
لئلّا یکون للنّاس علی الله حجّة تا اینکه نگویند ندانستیم یا نفهمیدیم
حق تعالی میفرماید و ما کان الله لیضلّ قوماً اذ هدیهم حتّی
یتبیّن لهم ما یتّقون و متفرع بر اطلاق ثانی و سادس و عاشر است
روایت سلمان فارسی که گفت جاثلیق سؤال نمود از حضرت امیر
المؤمنین که خبر ده مرا از پروردگار ایحمل او یُحمل حضرت فرمودند
که خدا یتعالی حامل کل موجودات است و محمول نمیشود نصرانی
عرض کرد چگونه است این و حال آنکه در انجیل مذکور است ایه
و یحمل عرش ربّك یومئذ ثمانیة حضرت فرمودند که ملائکه حامل
عرشند و لکن عرش چنان نیست که تو گمان کرده که مثل هیئت
سریر بوده باشد بلکه شیٔ است مخلوق مدبّر که خدای عزّ و جلّ
مالك او است نه اینکه حق تعالی بر عرش است مثل بودن شیٔ با شیٔ
بر شیٔ دیگر و امر فرموده است ملائکه را بحمل عرش پس ملئکة
حامل عرشند بقدرتی که خدا یتعالی ایشان را فرموده است نصرانی
عرض کرد که راست گفتی رحمك الله و بر روایت دیگر جاثلیق

ازحضرت امیرالمؤمنین ع سؤال کرد که خبر ده مرا از خدا تعالی که او
حامل عرش است یا عرش حامل او حضرت فرمودند که خدای عز
وجل حامل عرش و آسمانها و زمین و آنچه در ایشان است و بر ایشان است
واین است قول حق تعالی ان الله یمسک السموات والارض ان
تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه
کان حلیما غفورا الی ان قال بدرستیکه عرش را خدا تعالی
خلق نمود از چهار نور نور احمر احمرت منه الحمرة نور اخضر
اخضرت منه الخضرة و نور اصفر اصفرت منه الصفرة
و نور ابیض منه البیاض و اوست علمی که حق تعالی بحمله عرش
کرامت فرموده است واین نور از نور عظمت او است پس
بعظمت نور او روشن گردید قلوب مؤمنین و بعظمت
نور او دشمن داشتند او را جاهلان و بعظمت نور او
جمیع من فی الارض در مطالب خود بسوی او وسیله جستند
با ادیان مشتبه و اعمال مختلفه پس هر شیء محمول خدا تعالی
حامل او است بنور و عظمت و قدرة و هیچ کس استطاعت
ندارد واز برای نفس خود ضرر و نفعی نه موت و حیوة و نشور
پس هر شیء محمول را حق تعالی ممسک او است و محیط بر او است

واوا

و او است حیوة کل شیء سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا عرض کردم
خبر ده مرا که خدا در کجاست فرمود در اینجا و در فوق و در تحت
و محیط است بما و با ما است و این است قول او که میفرماید ما
یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا
وهو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم
اینما کانوا پس کرسی محیط است بآسمانها و زمین و ما بینهما
و ما تحت الثری وان تجهروا بالقول فانه یعلم السر
واخفی و اینست قول حقتعالی می فرماید وسع کرسیه
السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم
پس آنکسانیکه حامل عرش شدند ایشان علماء اند حق تعالی علم خود را
بایشان حمل فرموده است واز این چهار هیچ چیز بیرون نیست
از خلق خداوند یکی در ملکوت است و این آن ملکوتی که با صفیاء
خود نمود و خلیل خود را نمود حق تعالی فرموده است وکذلک
نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین
وچگونه حمله عرش حمل خدا نمایند و حال آنکه بحیوة الهی دلهای
حمله زنده گردید و بنور او هدایت یافتند بسوی معرفت او و حضرت
باقر ع فرمودند در بیان آیه یحملون العرش ومن حوله حمله

عرش محمد است و علی و حسن و حسین و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و حضرت صادق فرمودند که حمله عرش یکی بصورت بنی آدم است
که از حق تعالی طلب روزی از برای بنی آدم مینماید و یکی بصورت دیک است
که طلب روزی از برای طیور مینماید و یکی بصورت اسد است
که طلب رزق از برای سباع مینماید و یکی بصورت ثور است
که طلب رزق از برای بهایم مینماید و ثور سر خود را بزیر افکند
از روزی که بنی اسرائیل عجل را پرستیدند و چون روز قیامت
شوند هشت کردند **فصل الخامس و العشرون**
در بیان اطلاقات قیام است اوّل اطلاق قیام است بر قیام صدور
اطلاق الثّانی اطلاق قیام است بر قیام صدور مثل قیام اشعه
بسراج اطلاق الثّالث اطلاق قیام است بقیام ظهور مثل
قیام موجود بماهیّته و قیام کسر بانکسار اطلاق الرّابع اطلاق
قیام است بقیام تحقق مثل قیام ماهیت بوجود و قیام انکسار
بکسر اطلاق الخامس اطلاق قیام است بقیام رکنی مثل قیام
سریر بخشب اطلاق السّادس اطلاق قیام است بقیام عروض
مثل قیام صورت بمرآت و مثل قیام حمره شوب و قیام صور
خیالیّه بخیال **فصل السّادس و العشرون** در بیان اطلاقات غیبت است

تنبیه اطلاق قیام

اطلاق غیب

اطلاق

اطلاق اوّل اطلاق غیب است بر غیبه مؤثّر در اثر مثل غیبت
بنّا در بنا اطلاق الثّانی اطلاق غیب است بر غیبت مؤثّر
در اثر مثل غیبت بنّا در بنا اطلاق الثّالث اطلاق غیبت است
بر غیبت مکانیّه مثل غیبت سریر در شجر اطلاق الرّابع اطلاق
غیبت است بر غیبت ستکنان و استخبان مثل غیبت شجره
در نواة و غیبت آینه در سنک **فصل السّابع و العشرون**
در بیان اطلاقات بحر است اطلاق اوّل اطلاق بحر است در لسان
اهل عرفان اطلاق میشود بر اشیاء کثیره مجتمعه غیر متمایزه بجنس
هواست پس کره ماء بحر است و کره بخار بحر است و کره هوا بحر است و کره
ارض بحر است و سموات بحارند و خطایا بحارند حق تعالی میفرماید
مّما خطیئاتهم اعترفوا و بعضی از بحار معنوی را اطلاق سما
مذکور کردید و اطلاق میشود بر بحر المحبّ و بحر الغضب و بحر الانفعال
و بحر الکید و بحر المکر و بحر الفصاحت و بحر الفقر و بحر الغنا و بحر التفرع و بحر
الخشوع و در حدیث بد و بود رسول الله ذکر بحریّت شد که آنحضرت
در آنها غوطه خورده الاوّل بحر العزّ الثّانی بحر الصّبر الثّالث بحر
الخضوع الرّابع بحر التّواضع الخامس بحر الرّضا السّادس بحر الوفا
السّابع بحر العلم الثّامن بحر التّقی التّاسع بحر الخشیة العاشر

بحر الانابة الحادی عشر بحر العمل الثانی عشر بحر المزید الثالث عشر بحر
الهدی الرابع عشر بحر الضیاء الخامس عشر بحر الحیاء السادس عشر بحر
الرجاء السابع عشر بحر الخوف الثامن عشر بحر الحب التاسع عشر
بحر القرب العشرون بحر الهیبة **فصل الثامن والعشرون**
دربیان اطلاقات بر واحد اطلاق اول طلاق واحد است بر ذات
ازل و متفرع است قول حضرت امیر المؤمنین که فرمودند وحدت
بر چهار قسم است اوّل وحدت لا ثانی له الثانی وحدت لا جزء
له الثالث وحدت من باب الاعداد و وحدت شخصی در ضمن نوع
الرابع در ضمن جنس اوّل ثانی اطلاق میشود و قصد میکنم ذات
ازل را و ثالث و رابع کفر است اسناد ایشان بر ذات ازل الطلاق
الثانی واحد است بر وحدة حقی لیس کمثله شیء یا من دلّ علی
ذاته بذاته و مراد از خود ذاتیست که اشیاء تذوتات خود را از
او اخذ نمودند اطلاق الثالث طلاق واحد است بر وحدت
شخصی اطلاق الرابع اطلاق واحد است و بر وحدت نوعی
اطلاق الخامس طلاق واحد است بر وحدت جنسی
فصل التاسع والعشرون دربیان اطلاقات بسیط است
بدانکه بسیط اطلاق میشود بر شیئیکه مرکب نباشد از اجزاء مختلفه

اطلاقات واحد

اطلاقات نسبت

الطبا

الطبایع مثل ارض و هوا و ماء و نار و هر شیئیکه قابل اشاره
حسیّه نباشد مثل نقطه که حاصل میشود از خط و بر شیئیکه
اصلا قابل اشاره نباشد مطلقا نه حسًّا و نه عقلًا و نه وهمًا
فصل الثلاثون دربیان اطلاقات سواد است اطلاق
اوّل طلاق بر لون معروف اطلاق الثانی اطلاق سواد است
بر هر کثرتی و من ذلك قولهم السّواد الاعظم للمدن اطلاق الثالث
اطلاق سواد است بر مخالفین قال علیّ اوّلاً انظر الی هؤلاء السّواد
الاعظم والمراد به ما فی الایة ولقد ذرأنا لجهنّم کثیرًا من الجنّ
والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها
ولهم اذان لا یسمعون بها اولئك کالانعام بل هم اضلّ
واولئك هم الغافلون **فصل الواحد والثلاثون**
دربیان اطلاقات قضاء است اطلاق الاوّل طلاق قضاء است
بر علم کقوله لا حاجة فی نفس یعقوب قضاها اطلاق الثانی
اطلاق قضاء است بر اعلام مثل قول حقتعالی وقضینا
الی بنی اسرائیل فی الکتاب وقضینا الیه ذلك الامر
ای اعلمناه اطلاق الثالث اطلاق قضاء است بر حکم کقوله
یقضی بالحق اطلاق الرابع اطلاق قضی است کقوله تعالی

اطلاقات سواد

فلمّا قضينا عليه الموت يعنى حتمنا واين قضا حتم است
اطلاق الخامس اطلاق قضا است بر امر كقوله وقضى ربّك
الّا تعبدوا الّا ايّاه اطلاق السّادس اطلاق قضا است بر
خلق كقوله تعـ فقضيهنّ سبع سموات فى يومين اطلاق
السّابع اطلاق قضى است بر فعل كقوله تعـ فلمّا قضى موسى
الاجل اطلاق الثّامن اطلاق قضى است بر فراغ از شيء
كقوله تعالى قضى الامر الّذى فيه تستفتيان يعنى فارغ شد
از براى شما از ان امر هم چنين است قوله تعـ قد قضيت حاجتك
يعنى فارغ شد از براى تو از ان حاجت **فصل الثّانى والثّلثون**
دربيان اطلاقات فتنه است اطلاق الاوّل اطلاق فتنه است
بر ضلال كقوله تعالى انّما اموالكم واولادكم فتنة اطلاق
الثّانى اطلاق فتنه است بر اختبار كقوله وفتنّاك فتونا
يعنى اختبرناك اختبارًا وقوله وهم لا يفتنون يعنى لا يختبرون
اطلاق الثّالث اطلاق فتنه است بر حجّة كقوله ثمّ لم تكن
فتنتهم اطلاق الرّابع اطلاق فتنه است بر شرك كقوله
الا فى الفتنة سقطوا اطلاق الخامس اطلاق فتنه است
بر احراق بنار كقوله تعالى انّ الّذين فتنوا المؤمنين

اطلاقات فتنه

والمؤمنات

والمؤمنات اى احرقوا اطلاق السّادس اطلاق فتنه است
بر عذاب كقوله تعالى يوم هم على النّار يفتنون يعنى يعذّبون
اطلاق السّابع اطلاق فتنه است بر صدّ واعراض وارجاع
كقوله تعالى ان كادوا ليفتنونك عن الّذى اوحينا اليك يعنى
ليصدّونك اطلاق الثّامن اطلاق فتنه است بر شدّة
محنت كقوله تعـ ربّنا لا تجعلنا فتنة للّذين كفروا وقوله
ربّنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظّالمين يعنى محنة فيفتنوا
بذلك ويقولوا فى انفسهم ليقتلهم الّا ذريّتهم الباطل
فيكون ذلك داعيًا لهم الى النّار على ما هم عليه من الكفر
والظّلم **فصل الثّالث والثّلثون** دربيان اطلاقات
حكمت است اطلاق الاوّل اطلاق حكمت است بر حلم اطلاق
الثّانى اطلاق حكمت است بر علم اطلاق الثّالث اطلاق
حكمت است بر نبوّت اطلاق الرّابع اطلاق حكمت است بر كتب
سموى اطلاق الخامس اطلاق حكمت است بر ولاية وبر اين
اطلاق متفرّع است قول حق تعـ من يؤت الحكمة فقد اوتى
خيرًا كثيرًا يعنى من اوتى معرفة الامام فقد اوتى خيرًا كثيرًا
فصل الرّابع والثّلثون دربيان اطلاقات هدايت

اطلاقات حكمت

اطلاقات هدايت

اطلاق اوّل هدایت است بر مایوصل الی المطلوب کقوله اما ثمود
فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی اطلاق الثانی اطلاق
هدایتست بر ایصال بمطلوب کقوله تعالی انّک لا تهدی من احببت
اطلاق الثالث اطلاق هدایتست بر هدایت قرآن کقوله تعالی
انّ هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم اطلاق الرّابع اطلاق
هدایتست بر هدایت محمّد صلی کقوله تعالی انّک لتهدی الی
صراط مستقیم اطلاق الخامس اطلاق هدایت است بر هدایت
الله کقوله تعالی وان الله لهادی الذین آمنوا الی صراط مستقیم
اطلاق السّادس اطلاق هدایت است بر امیر المؤمنین کقوله تعالی
یهدی الله لنوره من یشاء اطلاق السّابع اطلاق هدایت است
ایضاً بر امیر المؤمنین کقوله تعالی انّما انت منذر ولکل قوم
هاد اطلاق الثّامن اطلاق هدایت است بر ارشاد نمودن
بطریقیکه مؤدی باشد بسوی محبّة حق تعالی اطلاق التّاسع
اطلاق هدایتست بر کتاب شریفه کقوله تعالی فمن تبع هدای
اطلاق العاشر اطلاق هدایت است بر تعریف بطریق خیر و شرّ
اطلاق الحادی عشر اطلاق هدایت است بر هدایت پیغمبران
کقوله تعالی اولم یهدی للذین یرثون الارض اطلاق

الثّانی عشر اطلاق هدایت است بر تقوی کقوله تعالی هدی للمتّقین
اطلاق الثالث عشر اطلاق هدایتست بر امضا و اصلاح کقوله
تعالی انّ الله لا یهدی کید الخائنین ای لا یمضیه ولا یصلحه
اطلاق الرّابع عشر اطلاق هدایت الله بر طریقه کقوله
تعالی فبهدیهم اقتده ای بطریقتهم فی الایمان توحید و
عدل و نبوّت و معاد و بمجمل شرایع و اصول دین اطلاق
الخامس عشر اطلاق هدایت است بر حفظ ما لابدّ منه
از برای مکلّفین کقوله تعالی ولکلّ قوم هاد فصل
الخامس و الثّلثون دربیان اطلاقات وحی است
اطلاق اوّل وحی است بر وحی مشافهه و آن این است که حق
تعالی ملکی را بفرستد بسوی پیغمبر پس آن ملک برساند امر
خدا را مشافهه براو و بر این اشاره است قول حقتعالی که می
فرماید او یرسل رسولاً یوحی یعنی ملکاً فیوحی باذنه ما
یشاء انّه علی حکیم او یرسل الیه بشراً رسولاً فیوحی باذنه
ما یشآء یعنی برساند این رسول مرسل و برسول دیگر باذن
خدا کقوله تعالی اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم
اثنین فکذّبوهما فعزّزنا بثالث و این ثلثه رسل الله

بودند وحی فرمودند حق تعالی بسوی ایشان بواسطه حضرت عیسی
پس بسوی ایشان وحی مشافهه است تکلم حق تعالی در وراء حجاب
هم چنانکه تکلم فرمودند بموسیٰ زیراکه موسیٰ شنید صوتی راکه
منبعث از شجره گردید پس این بنزد روحی مشافهه است اطلاق
الثانی اطلاق وحی است بر وحی الهام و آن چیزی است که وارد
بر قلب شود و از نور الهی بنوعی که بسبب آن نور مراد حق تعالی فهمیده
شود و آنچه ظاهر شود از اشارات ونطق اشیا از جمادات ونباتات
وحیوانات واحوال حرکات وهیئات واوضاع وترتب طبعیات
غیر اینها مثل جریان آبها وامواج دریاها واشجار ونباتات واثمار
وتقلب طیر در هوا وآنچه ساقط کرده از ورقه وآنچه بروید وآنچه
نمو نماید وآنچه زایل شود واشارات وآیات وتلویحات وآنچه
کل فرا گرفته است از جبال وشجر ومما یعرشون کل اینها از وحی
الهام است واما اصوات این مذکورات واصوات حیوانات
از قبیل نحل وذباب ومنطوق کلام ایشان ونطق السنه
احوال در حشر مشترک کل اینها از وحی شفاهی است کقوله
تعالی واوحی الیهم ان سبحوا بکرة وعشیا اطلاق الثالث
اطلاق وحی است زخرف کقوله تعالی یوحی بعضهم الی بعض

زخرف القول غرورا اطلاق الرابع اطلاق وحی است بمعنی
وسواس کقوله وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم
یعنی اولیاء خود را از انس وشیاطین **فصل السادس**
والثلثون در بیانات استوی است **اول** اطلاق استوی
بر استقرار وتمکن بر شیٔ **اطلاق الثانی** اطلاق استوی
بر استیلای بر شیٔ شاعر گوید قد استوی بشر علی العراق
من غیر سیف ودم مهراق **اطلاق الثالث** اطلاق
استوی است بر اعتدال سویت الشیٔ فاستوی **اطلاق
الرابع** اطلاق استوی است بر مساوات در نسبت کما قال
الصادق در معنی الرحمن علی العرش استوی که استوی من
کل شیٔ فلیس شیٔ اقرب الیه من شیٔ لم یبعد منه بعید
ومن یقرب منه قریب استوی من کل شیٔ **فصل السابع
والثلثون** در بیانات اطلاقات نور است بر خدا تعالی
کقوله تعالی الله نور السموات والارض **اطلاق الثانی**
اطلاق نور است برسول خدا مثل السلام علیک یا نور
الانوار **اطلاق الثالث** اطلاق نور است بر امیرالمؤمنین
کقوله تعالی اتبعوا النور الذی انزل معه **اطلاق الرابع**

اطلاقات استوی

اطلاق نوراست بر عقل کقوله تعالی فجعلنا له نوراً یمشی به فی الناس
اطلاق الخامس اطلاق نوراست بر قران اطلاق السادس
اطلاق نوراست بر نور اخروی کقوله تعالی یسعی نورهم بین یدیهم
اطلاق السابع اطلاق نوراست بر ائمه ع کقوله تعالی
نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء قال الامام علی اثر
الائمة اطلاق الثامن اطلاق نوراست بر هر چیزیکه سبب
شود مر ظهور اشیارا اطلاق التاسع اطلاق نوراست
بر حسن اطلاق العاشر اطلاق نوراست بر رحمة الله
اطلاق الحادی عشر اطلاق نوراست بر ارواح ائمه طاهرین
اطلاق الثانی عشر اطلاق نوراست بر علم اطلاق
الثالث عشر اطلاق نوراست بر صفاء و جلائی که بر قلوب
مؤمنین القی شود که بان حقایق و دقایق امور را دریابند

فصل الثامن والثلثون در بیان اطلاقات لب

اطلاقات لب

است اطلاق اول اطلاق لب است بر خالص هر شیئ قال تعالی ولیتذکر اولی الالباب
و ازاین طریق است که گویند لب و لباب اطلاق الثانی اطلاق
لب است بر اجابت منادی کقوله تعالی لبیک یعنی اجابتی لک
یارب فصل التاسع والثلثون در بیان اطلاقات ظل

اطلاق ۷

اطلاق اول اطلاق ظل است بر ظل معروف یعنی سایه اطلاق
الثانی اطلاق ظل است بر ظلمة میگویند ظل لیل یعنی ظلمت شب
اطلاق الثالث اطلاق ظل است برابر همچنانکه گفته میشود یوم
الظلة اطلاق الرابع اطلاق ظل است بر شیئ قریب الحصول والوصول
اطلاق الخامس اطلاق ظل است بر کون جوهری در عالم نفوس
یعنی بصورت جوهریه در عالم نفوس و او است ذر ثانی و این
مقام را کون اظله نامند و براینمقام متفرع است قول مولای ما حضرت
باقر ع بجهة عبد الله بن محمد جعفی که گفت حق تعالی خلق نمود خلقی را
و خلق نمود من احب مما احب وکان ما احب ان خلقه من طینة
الجنة وخلق من ابغض مما ابغض وکان ما ابغض ان خلقه
من طینة النار ثم بعثهم فی الظلال عرض کردم که ظلال چیست
فرمود آیا نمی بینی سایه خود را در آفتاب که شیئ است ولیس بشیئ
پس مبعوث ساخت از ایشان پیغمبران را که خواندند ایشانرا بسوی
اقرار بخدا عز و جل و این است قول حق تعالی ولئن سئلتهم
من خلق السموات والارض لیقولن الله پس دعوت نمود ایشانرا
بسوی اقرار پیغمبران پس بعضی انکار نمودند و بعضی اقرار پس
خواند ایشانرا بولایت ما آل محمد ص پس اقرار اورد بولایت ما من

احتب وانکار نمود من ابغض واین است قول حقتعالی وما کانوا
لیؤمنوا بما کذّبوا به من قبل پس حضرت باقر؏ فرمودند که
کان التکذیب ثمّ ومیان عالم عقول وعالم ظلال است عالم ارواح
وعالم ورق اخضر وورق اس حضرت صادق؏ فرمودند از
قول تفسیر حقّ تعالی وما کنت بجانب الطّور اذ نادینا ه
فرمود که کتابی است که خدای عزّوجلّ کتابت نمود در ورق
اس پیش از انکه حق تعالی خلق نماید خلایق را بدو هزار سال
در کتاب ان نوشته است یا شیعهٔ آل محمّد است اعطیتکم قبل
ان تسئلون وغفرت لکم قبل ان تستغفرون حضرت رسول
خدا فرمودند که کامل نکردید نبوّت از برای پیغمبری از اظلّه
تا انکه ولایت مرا وولایت اهل بیت مرا بر او عرض کرد و ممثّل ساختند
از برای او ویرا قرار دادند بطاعت کردن **فصل الاربعون**
در بیان اطلاقات لفظ انسان است اطلاق اوّل اطلاق
انسان در لفظ قران واخبار آل محمّد؏ **اطلاق الثّانی**
اطلاق انسان بر انسان معروف یعنی ادم وبنی ادم وانسان
نامیدن ادم وبنی ادم حضرت صادق؏ فرمودند که بجهت
ان است که فراموش میکند وقول تعالی ولقد عهدنا

اطلاقات الانسان

ادم

الی ادم من قبل فنسی فلم نجد له عزما **اطلاق الثّالث**
اطلاق انسان است بر رسول الله بر این متفرّع است قول
حقّ تعالی که میفرماید ووصّینا الانسان بوالدیه احسانا
که حضرت فرمودند که انسان رسول ووالدین والدین ان
حضرتند یعنی حسن وحسین وبر اطلاق اوّل متفرّع است
قول حضرت صادق؏ ومراد از والدین ابو محمّد یعنی محمّد
وعلی ومراد از ذوی القربی حسن وحسین میباشند
اطلاق الرّابع اطلاق انسان است بر حضرت امام حسین
ومتفرّع بر این است تاویل قول حق تعالی که میفرماید ووصّینا
الانسان بوالدیه احسانا حملته امّه کرها ووضعته
کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا که مراد از انسان حسین
بن علی؏ بوده باشد ومراد از والدین رسول الله وامیر المؤمنین
اطلاق الخامس اطلاق انسان است بر شخص اوّل وان
در چند موضع از قران است **اطلاق السّادس** در قول
حق تعالی میفرماید انّ الانسان لیطغی ان راه استغنی و
قوله تعالی انّ الانسان خلق هلوعا اذا مسّه الشرّ جزوعا
واذا مسّه الخیر منوعا **اطلاق السّابع** انّ الانسان

لیفجر امامه یسئل ایان یوم القیمة خلق الانسان ضعیفا
یا ایها الانسان ما غرك بربك الكریم الذی خلقك
فسویك فعدلك والعصر ان الانسان لفی خسر انا
عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین
ان یحملنها فحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا قتل
الانسان ما اكفره لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
ثم رددناه اسفل سافلین واذا انعمنا علی الانسان
ونا بجانبه واذا مسه الشر كان یؤسا یا ایها الانسان
انك كادح الی ربك كدحا فملاقیه فاما الانسان الی
ما ابتلیه ربه فاكرمه ونعمه فیقول ربی اكرمن ایحسب
الانسان ان یترك سدی كمثل الشیطان اذ قال للانسان
اكفر فلما كفر قال انی بریء منك انی اخاف الله رب العالمین

فصل الواحد والاربعون در بیان اطلاقات نفس است — اطلاقات نفس
كه ناشی از ماهیت است اطلاق اول اطلاق است بر نفس
الاماره قال تعالی ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم
ربی الطلاق الثانی اطلاق نفس است بر نفس لوامه
یعنی نفسیكه ملامت كند صاحب خود را بر فعل طاعت بحسب

طبیعت

طبیعت خود و بر فعل معصیت بواسطه طبیعت عرضیه كه از بعض
افعال عقل كسب نموده بواسطه استعمال نمودن عقل ورا در
بعضی از افعال خیر قال تعالی ولا اقسم بالنفس اللوامة الطلاق
الثالث اطلاق نفس است بر نفس ملهمه یعنی نفسیكه ملهم ساخته
حب طاعت را بر او و میل داده است او را بسوی متابعت نمودن
عقل در اغلب احوال وقال تعالی ونفس وما سویها فالهمها
فجورها وتقویها قد افلح من زكیها الطلاق الرابع اطلاق
نفس است بر نفس مطمئنه یعنی نفسیكه مطمئن است بر متابعت
عقل و افعال صالحه الطلاق الخامس اطلاق نفس است
بر نفس راضیه یعنی نفسیكه مطمئن گردید بر افعال خیر و راضی
گردید از حق تعالی بان چیزی كه بر او جاری سازد الطلاق
السادس اطلاق نفس است بر نفس مرضیه یعنی نفسیكه
مستقیم گردید در طلب رضای الهی حقتعالی نیز از او راضی
گردید فكانت مرضیة له الطلاق السابع اطلاق نفس است
بر نفس كامله واین نهایة كمال نفس ناطقه است پس چون
مكلف عمل نماید بمثل ذاتی میل وجود خود واین عمل نمودن
بر او امر شارع مستقیم گردیدن در او است ومطمئن

در عمل کردید واین در وقتی است که مستمد از نوع خود نکردد
ودر این وقت اخت عقل است مثل نفس بالنسبة بعقل و
مهیة بالنسبة بسوی وجود مثل حدید محماة بنار است
که حدید مثل نار است در احراق همچنین نفس مثل عقل است
در ظهور اثار عقل در او همچنین است ماهیة بالنسبة بوجود
در وقتیکه وجود مستولی براو کردد ولکن انچه از نفس و از
ماهیة از نور ظاهر کردد بالعرض است واز این جهة کفتیم
که نفس اخت عقل است وماهیة اخت وجود در این وقت
تعبیر باخت نمودن بجهة اشاره ایست که در تاویل قول
حق تعالی که میفرماید فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا
الزکوة فاخوانکم فی الدین

اطلاقات رحمة

فصل الثانی والاربعون

در بیان اطلاقات رحمة است اطلاق اول طلاق رحمة است
بر فعل الهی یعنی مشیة الله واین رحمة صفة رحمن است که باین
رحمة استوی علی عرشه وهی التی وسعت کل شیء وتقومت به
وجودات بکونیة به تقوم صدوری اطلاق الثانی اطلاق
رحمة است بر رحمة خاصه که صفة رحیم است ومختص بمومنین
ومقصود از این رحمة ان اول از فعل الهی است یعنی حقیقة محمدیه ص

فصل

اطلاقات مشیة

فصل الثالث والاربعون

در بیان اطلاقات
مشیة است اطلاق اول طلاق مشیة است بر مشیة امکانیه
ومراد از این امکان انجا نیست که او محل وجود راجح است و
محل متعلق ان که وقت سرمد است اطلاق الثانی اطلاق
مشیت است بر مشیت کونیه که مقصود از او کل ممکنات است

اطلاقات میزان

فصل الرابع والاربعون

در بیان اطلاقات میزان است
بدانکه میزان ان است که بان استعلام نمایند راجح را از مرجوح
واین بر دو قسم است میزان دنیوی ومیزان اخروی اما میزان
دنیوی از برای او اطلاقات چند است اطلاق اول اطلاق
میزان بر موازین علوم مثل قواعد کلیه وضوابط معتبره اطلاق
الثانی اطلاق میزان است بر موازین اعمال یعنی اتیان بان
نمودن بر طبق حدود الله از اوامر ونواهی اطلاق الثالث
اطلاق میزان است بر موازین اجرام فلکیه وموازنه خطوط
مستقیمه اطلاق الرابع اطلاق میزان است بر میزان شعر
که این ضبط حرکات است ودر علم عروض مذکور است اطلاق
الخامس اطلاق میزان است بر میزان نحو وان معرفة عامل
وما یقتضیه من الاعراب است اطلاق السادس اطلاق

میزان است بر میزان فکر وان نظر در مفاهیم ومعانی واین علم منطق است
اطلاق السابع اطلاق میزان است بر میزان ساعات و
ارتفاعات بالالات المعروفه واین اسطرلاب کره است اطلاق
الثامن اطلاق میزان است بر میزان اعمده در تقوم واعوجاج
ان وان شاقول است که استعمال شود از برای تعدیل ارض
واجزاء اقطار اطلاق التاسع اطلاق میزان است بر میزان
دایره واستدارات وان ذجار است که پرکار نیز کویند و عقل
میزان جمیع موازین است که شناخته نمی شود صحیح ایشان از
سقم ستایان معوج ایها از مستقیمشان مکر بعقل زیرا که
عقل در هر شیئ نور هدایت است وباب درایت یا اما میزان
اخروی قال تعالی فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة
واما من خفت موازینه فامه هاویة پس ازاین دوایر
وغیر ایشان نیز ظاهر امد که شخص واحد را بجهة او موازین
متعدده است نظر بجمیع موازین بدانکه اعمال صور ثواب
وعقابند پس دو رکعت نمازی که از زید وعمرو صادر کردد
بحسب صورت متفاوت شوند وتفاوتی که از میان
زمین واسمان بیشتر باشد هرچند ماده هردو شئ واحد

اعمال ثواب وعقاب

باشد

باشد همچنانیکه تفاوت میکند صورة سریر که از خشب واحد است
ازدواشجار بحیثیکه قیمت یکی پنجدینار است وقیمت دیکری
پنجاه دینار واکر پنجدیناری از چوب باشد وپنجاه دیناری از
مس یا اهن هر اینه تفاوت قیمت منسوب بسوی ماده خواهد
بود وقول حقتعالی لنبلوکم ایکم احسن عملا صدق نخواهد
نمود زیرا که معنی احسنیت عمل نیست مکر از جهة صورت انچنانی
که عمل ان مکلف است پس اکر ماده واحد باشد وعمل مکلفین
در این شئ واحد باشد پس صحیح است ابتلای ایشان باحسنیة
در اعمال ایشان پس از برای وزن در یوم قیامت احوال چند
خواهد بود که منقسم میکردد وزن بحسب اعمال واحوال اول
وزن عدد است دوم وزن قیمت است سیم وزن رتبه است
چهارم وزن جهت است وزن وقت ووزن مدة بقاء ابتدا
وانتهی و پنجم وزن مکان ششم وزن کیف هفتم وزن
کم اما وزن قیمت بکسر قاف وتمام این موازین مختلف است
در مراتب اعمال ودرجات افعال از حسنات وسیئات
در یوم تغابن واحسان که تعبیر بظهور نفس کلیه است در
عالم امکان وبدانکه اعمال بنفسها موزونند از صحائف

ایشان ونه در صحایف ایشان زیراکه صحایف اعمال غیب ماکن
واوقات ایشان است که حفظه اعمال یعنی کرام الکاتبین اعمال عاملین را
دراین کتاب ثبت نمایند وازاین ورق وقرطاس قطعه از کفن عامل
املا نمایند وعامل کتابت نماید نزد دخول قبر پیش از امدن نکیر ومنکر
چنانچه حق تعالی میفرماید کل انسان الزمناه طایره فی عنقه
ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا ومیفرماید اقرأ کتابک
کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ومیفرماید که کلا ان
کتاب الابرار لفی علیین وما ادریك ومیفرماید کلا ان
کتاب الفجار لفی سجین ومیفرماید ووضع الکتاب فتری
المجرمین مشفقین مما فیه ویقولون یا ویلتنا مال هذا
الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها ووجدوا ما
عملوا حاضرا فلا یظلم ربك احدا وحق تعالی در سوره انبیا
میفرماید ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا
وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین
واز جمله روایات وارد شده است که موازین یوم القیمة انبیا
واوصیا میباشند زیراکه ایشان خواندند خلق را بسوی خدا پس
بعضی اطاعت کردند وبعضی معصیت پس طاعت ایشان

کفه ایست

کفه ایست که مؤمنین در ان وزن شوند ومعصیت ایشان
کفه ایست که مخالفین در ان وزن شوند وبدانکه هر میزانی
ذی کفتین است پس انچه لازم از عالم غیب است موزون در کفه
عالم غیب کردد وانچه از عالم شهاده است در کفه عالم شهاده
ودر زیارت مولای ما امیر المؤمنین است السلام علیک
یا میزان الاعمال وسیف ذی الجلال وساقی السلسبیل
الزلال در تفسیر ایه والسماء رفعها ووضع المیزان وارد شد
که مراد از سما رسول الله ومراد از میزان امیر المؤمنین است همچنانکه
میزان موازین دنیا عقل است چنانچه ذکر نمودیم همچنین
میزان موازین اخرت امیر المؤمنین است حق تعالی براین بیان
در سوره اعراف اشاره فرموده که میفرماید والوزن یومئذ
الحق فمن ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون ومن خفت
موازینه فاولیك الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا
یظلمون وحق امیر المؤمنین است همچنانکه بیان شده است
در قول حق تعالی وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر
که ان محمد فرمودند مراد از حق امیر المؤمنین است ودر اطلاقات
حق کذشت **فصل السادس والاربعون** در بیان

خیر الامور اوسطها و قوله تعالی کنتم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی
الناس و فی اشاره بر این صراط فرموده امیر المؤمنین ع که میفرماید لا
تحیط به الاوهام بل تجلی لها بها و بها امتنع پس کسیکه از اینجا عبور
و مرور نمود از صراط گذشته و کسیکه مرور از آن ننمود در آخرت
از صراط نتواند گذشت **خاتمه** در بیان اطلاقات میلاد است | اطلاقات میلاد
اطلاق اول اطلاق میلاد است بر تولد دنیوی **اطلاق**
الثانی اطلاق میلاد است بر یوم ظهور العقل فی یوم تعلیق
المکلف **اطلاق الثالث** اطلاق میلاد است بر یوم الموت
یوم خروج الحی من المیت فافهم **اطلاق الرابع** اطلاق میلاد است
بر یوم ظهور القائم **اطلاق الخامس** اطلاق میلاد است
بر یوم الکره **اطلاق السادس** اطلاق میلاد است بر یوم
القیمة یوم الخلود **خاتمه** در بیان اطلاقات جهاد است | اطلاقات جهاد
اطلاق اول بر جهاد اصغر **اطلاق الثانی** اطلاق جهاد است
بر جهاد حضرت امیر المؤمنین فرمودند که رسول خدا قومی را
بسوی غزوه فرستاد چون رجوع کردند فرمودند مرحبا بقوم قضوا
الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر بعضی از اصحاب عرض کردند
یا رسول الله جهاد اکبر چیست حضرت فرمودند جهاد نفس و امیر المؤمنین

فرمود

فرمود افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه **خاتمه**
در بیان وصیت دعا است اما وصیت این است که بر نظر کننده
در این اوراق پوشیده نماند که این مختصر نیست از رموز و اشارات
و اسرار اخبار و اصطلاحات اهل عصمت و استنباط نشده
مگر از آیات قرآنی و اخبار آل محمد بعد از تتبع بسیار و تفحص بیشمار
و اطلاع بر اخباری که بسیاری مخفی است در نزد اکثری از علما و
شرط ادراک آن توجه نمودن با آل محمد است با خلاص و جمله
از کلمات بطریقه رمز و اشاره است و در بنیا بنداو را مگر اهل
عرفان و عارفین بر اخبار و قرآن و بر تو باد حفظ لسان
خود که آل محمد فرمودند من اذاع سرنا اذاقه الله حر الحدید
هر چند حفظ اسرار بسیار مشکل است و حدیث ان امرنا
صعب مستصعب لا یحمله الا ملک مقرب او نبی مرسل
او مؤمن امتحن الله قلبه بالایمان بر این باب دلیلی است ظاهر
و گواهی است باهر پس بر تو باد کتمان سر اهل البیت که فرمودند
کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله اللهم احفظنا من شرور
انفسنا و من سیئات اعمالنا و اغفر لنا و لمن حفظ وصیتنا
فی کتمان سر آل محمد و اجعلنا من المؤمنین و بالاسلام و بالیمین

الطلاق سکر است الطلاق اول طلاق سکر است بر سکر شراب
و مانند آن الطلاق الثانی اطلاق سکر است بر سکر مال
الطلاق الثالث طلاق سکر است بر سکر نوم الطلاق الرابع
اطلاق سکر است بر سکر ملك و جاه حق تعالی میفرماید
لعمرك انهم لفی سکرتهم یعمهون و قال لا تقربوا الصلوة و انتم
سکاری الطلاق الخامس طلاق سکر است بر دهشت نزول
عذاب قال تع یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع
کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن
عذاب الله شدید **فصل السابع والاربعون** در بیان
اکوار اد وار است بدانکه انسان مخلوق است از ده قبضه و بجهت این
ده قبضه چهار دور است الاول دور عناصر الثانی دور معادن
الثالث دور نبات الرابع دور حیوة این معنی حدیث مروی است
که خمرت طینة آدم اربعین صباحا و چون این قبضات عشر را
عالم بسیار است از غیب و از شهاده پس آنچه ادوار است که در
عالم غیب واقع شود باصطلاح ما او را اکوار گوئیم و آنچه در عالم
شهادت واقع شود او را دور گوئیم **خاتمه** در بیان اطلاقات
صراط است الطلاق اول اطلاق صراط است بر صراط مستقیم

اطلاقات اکوار

خاتمه در اطلاقات صراط

یعنی طریق خدای تعالی بسوی خلق و طریق خلق بسوی او و مراد از این صراط
صراط ائمه است خصوص صراط المستقیم اطلاق بر امیر المؤمنین
شده است هم چنانکه وارد شده است در تفسیر قول حق تع و انه
فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم از حضرت صادق ع که فرمودند که مراد
امیر المؤمنین است که در کتاب مذکور است راوی عرض کرد در کجا فرمود
در قول حق تع که میفرماید اهدنا الصراط المستقیم اطلاق صراط ا
بر ولایة خاصه و بر ولایت عامه الطلاق الثانی اطلاق صراط ا
بر ظواهر تکالیف شرعیه **الطلاق الثالث** طلاق صراط است
بر بواطن تکالیف شرعیه **الطلاق الرابع** اطلاق صراط است
بر معرفة الله **الطلاق الخامس** طلاق صراط است بر معرفة
نفس **الطلاق السادس** اطلاق صراط است بر نفس خود حضرت
صادق ع فرمودند که صورة انسانی صراط مستقیم است بسوی هر
چیزی **الطلاق السابع** اطلاق صراط است بر جسر ممدود
بین الجنة والنار اگر ملاحظه اطلاقات علی کرده شد احد از سیف و
ادق از شعر بودن این است که انسان در نفس خود صراط شود الا
مرتبه صراط خط مستقیم دائره عقل است که نقطه اعتدالش
خوانند که خارج است از افراط و تفریط و اشاره بر این خط آیات

الطلاق اول

خیر الامور اوسطها و قوله تعم کنتم امة وسطا لتکونوا شهداء علی
الناس فی اشاره براین صراط فرموده امیر المؤمنین ع که میفرماید لا
تحیط بها الاوهام بل تجلی لها بها و بها امتنع پس کسیکه از اینجا عبور
و مرور نمود از صراط گذشته و کسیکه مرور از آن ننمود در آخرت
از صراط نتواند گذشت **خاتمه** در بیان اطلاقات میلاد است

اطلاقات میلاد

اطلاق اوّل اطلاق میلاد است بر تولّد دنیوی **اطلاق
الثّانی** اطلاق میلاد است بر یوم ظهور العقل فی یوم تعلیق
المکلّف **اطلاق الثّالث** اطلاق میلاد است بر یوم الموت
یوم خروج الحیّ من المیّت فافهم **اطلاق الرّابع** اطلاق میلاد است
بر یوم ظهور القائم **اطلاق الخامس** اطلاق میلاد است
بر یوم الکرّه **اطلاق السّادس** اطلاق میلاد است بر یوم
القیمة یوم الخلود **خاتمه** در بیان اطلاقات جهاد است

اطلاقات جهاد

اطلاق اوّل بر جهاد اصغر **اطلاق الثّانی** اطلاق جهاد است
بر جهاد حضرت امیر المؤمنین فرمودند که رسول خدا قومی را
بسوی غزوه فرستاد چون رجوع کردند فرمودند مرحبا بقوم قضوا
الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر بعضی از اصحاب عرض کردند
یا رسول الله جهاد اکبر چیست حضرت فرمودند جهاد نفس و امیر المؤمنین

فرمود

فرمود افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه **خاتمه**
در بیان وصیّت دعا است اما وصیّت این است که بر نظر کنند
در این اوراق پوشیده نماند که این مختصر بیست از رموز و اشارات
و اسرار اخبار و اصطلاحات اهل عصمت و استنباط نشده
مگر از آیات قرآنی و اخبار آل محمّد بعد از تتبّع بسیار و تفحّص بیشمار
و اطلاع بر اخباری که بسیار مخفی است در نزد اکثری از علما و
شرط ادراک آن توجه نمودن با آل محمّد است با خلاص و جمله
از کلمات بطریقه رمز و اشاره است و در بنیاد بند او را مگر اهل
عرفان و عارفین بر اخبار و قرآن و بر تو باد حفظ لسان
خود که آل محمد فرمودند من اذاع سرّنا اذاقه الله حرّ الحدید
هرچند حفظ اسرار بسیار مشکل است و حدیث انّ امرنا
صعب مستصعب لا یحمله الّا ملک مقرّب او نبیّ مرسل
او مؤمن امتحن الله قلبه بالایمان براین باب دلیل است ظاهر
و گواهی است باهر پس بر تو باد کتمان سرّ اهل البیت که فرمودند
کتمان سرّنا جهاد فی سبیل الله اللّهم احفظنا من شرور
انفسنا و من سیّئات اعمالنا و اغفر لنا و لمن حفظ وصیّتنا
فی کتمان سرّ آل محمد و اجعلنا من المؤمنین و بالاسلام و بالیمین

واوردنا الى منهل اليقين يا من اظهر الجميل وستر القبيح ولا تفرق
بيننا وبين محمّد حبيبك وعلى وليّك والائمّة حججك طرفة
عين ابدًا فى الدّنيا والاخرة يا كريم وعجّل فرج مولينا صاحب
الزّمان واجعلنا من انصاره واعوانه ومن المؤمنين به
والمتّبعين له واحكامه وشريعته يا من بيدك ظهور
كلّ شئ وفى كفّ ارادتك ملكوت الامر والخلق لا اله
الا انت المعطى الباذل العزيز القدير وبالاجابة جدير
امين يا رب العالمين

قد فرغت من تسويد هذه الرّسالة الشّريفة فى غرّة شهر رجب
سنه ۱۳۰۶

بر ناظر این کتاب مستطاب مخفی نبوده که چون رموزات اسرار بیانیه ائمه
اطهار ومعضلات آیات فرقانیه مرسل ارياح ومجرى انهار در نزد اکثری
مستور و بر وقوف آن متحیر لذا بنده تا توانستم بکمال سعی واجتهاد کشف غطا
وخرق استار بیانات وآثار را علی حسب قدرتی بنائید آیات وبینات
نموده که خاصی وعامی از قرائت آن بهره برده ودعاء خیری از روی
نیت خالصه بر مؤلف بفرمایند والله مجزی

کل شئ فى كل شئ وانه على
كل شئ عليم